

پژوهش‌های حقوقی

علمی - ترویجی

شماره ۲۳

هزار و سیصد و نود و دو - نیمسال اول

- ۶ • اثر اعاده دادرسی بر اجرای حکم قطعی دادگاه
فریدون نهرینی
- ۴۱ • در جست‌وجوی دولت مدرن در ایران: سرنوشت لویاتان ایرانی
علی‌اکبر گرجی از تدریانی - جعفر شفیعی سردشت
- ۸۷ • مسئولیت بین‌المللی دولت ناشی از حملات سایبری
سید یاسر ضیایی - مونا خلیل‌زاده
- ۱۱۳ • حریم خصوصی در شبکه‌های اجتماعی مجازی
باقر انصاری - شیما عطار
- ۱۳۸ • بررسی ماهیت قتل‌های ناموسی و رویکرد نظام حقوق بشر نسبت به آن
سپه‌یلا ابراهیمی لویه
- ۱۵۷ • بحران میانمار، آزمونی برای شورای امنیت در چارچوب نظم حقوقی بین‌المللی
فاطمه فتح‌پور - مرضیه قلندری
- توسعه کتابخانه‌های دیجیتال و فرجام حقوق مالکیت ادبی و هنری
از منظر حقوق تطبیقی و بین‌الملل
محمدجواد شجاع - الهام‌السادات الوانکار
- ۱۸۴ • آنچه از نظام آموزشی حقوق در انگلستان آموختیم
ضحی‌العلی‌زاده - ستاره ساعدی عراقی
- ۲۱۵





اثر اعاده دادرسی بر اجرای حکم قطعی دادگاه

فریدون نهرینی*

چکیده: اعاده دادرسی مانند دیگر طرق عادی و فوق‌العاده شکایت از آراء، طریقی است که به فراخور شرایط و احکام قانونی حاکم بر آن، آثار متفاوتی را نسبت به حکم قطعی معترض‌عنه و رسیدگی‌های پیش از آن و همچنین طرف‌های دعوا، ایجاد می‌کند. یکی از این آثار، تأثیری است که اعاده دادرسی در یکی از مراحل خود بر اجرای حکم مورد اعاده دادرسی می‌گذارد و روند اجرایی آن را با توقف روبه‌رو می‌سازد. به عبارت دیگر اجرای حکم دادگاه گاهی با اتخاذ یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء یعنی اعاده دادرسی و گذر از مرحله‌ای از رسیدگی متوقف خواهد شد. چگونگی توقف اجرای حکم قطعی دادگاه، تابع شرایطی از جمله عبور از مرحله اول رسیدگی در اعاده دادرسی و صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی است. پس از صدور قرار قبولی اعاده دادرسی، حکم قطعی معترض‌عنه حسب آن که در امور مالی باشد یا غیرمالی، از حیث ادامه عملیات اجرایی متأثر گشته و در مورد محکوم‌به غیرمالی، اجرای آن متوقف و اجرای محکوم‌به مالی نیز با اخذ تأمین مناسب از محکوم‌له به منظور جبران خسارت احتمالی، ادامه خواهد یافت. چنانچه به تشخیص دادگاه جبران خسارت احتمالی ناشی از اجرای حکم در صورت نقض حکم مورد اعاده دادرسی ممکن نباشد و یا محکوم‌علیه تأمین مورد نظر دادگاه را نسپرد، اجرای محکوم‌به مالی نیز متوقف خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: اعاده دادرسی، توقف اجرای حکم، محکوم‌به مالی و غیرمالی، قرار قبولی اعاده دادرسی.

مقدمه

اعاده دادرسی از جمله طرق فوق‌العاده شکایت از آراء محسوب و از میان آراء صادره از دادگاه‌ها تنها نسبت به نوع خاصی از آراء یعنی حکم دادگاه اعمال و درخواست می‌شود (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م). فوق‌العاده بودن این طریق نیز بیشتر به جهت آن است که در مورد هر حکمی نیز نمی‌تواند درخواست شود، بلکه حکم صادره باید قطعیت یافته و یا این که در هنگام صدور در مرحله نخستین، قطعی بوده باشد. درخواست اعاده دادرسی اصولاً اثر تعلیقی ندارد و به صرف تقدیم و طرح چنین درخواستی، اجرای حکم متوقف نشده و یا به تأخیر نخواهد افتاد. اگر چه این درخواست دارای اثر انتقالی است؛ انتقالی بودن این اثر به تغییر دادگاه آن نیست بلکه به تغییر و انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر است؛ بنابراین اگر حکم قطعی از دادگاه تجدیدنظر استان صادر شود، درخواست اعاده دادرسی در امور مدنی، قابل رسیدگی در همان دادگاه تجدیدنظر استان و همان شعبه‌ای است که حکم قطعی مورد اعاده دادرسی را صادر کرده است. ولی این مرحله از رسیدگی به اعاده دادرسی کاملاً متفاوت با مرحله پیشین آن که منجر به صدور حکم قطعی شده، است. در طریق اعاده دادرسی چون رسیدگی دوباره به وسیله دادگاه صادر کننده رأی قطعی انجام می‌پذیرد و احتمال نقض رأی توسط همان دادگاه وجود دارد، به آن طریقه شکایت عدولی نیز گفته می‌شود.

بر اعاده دادرسی و درخواست آن، آثار متفاوت و مختلفی بار می‌شود که از جمله می‌توان به رفع اثر از شمول اعتبار امر مختوم بر حکم قطعی، بازگشایی دعوا و جواز رسیدگی دوباره به آن در فرایند رسیدگی به شکایت از احکام، توقف رسیدگی فرجامی به جهت اقامه اعاده دادرسی و تقدم رسیدگی به آن بر رسیدگی فرجامی (تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م)، جواز رسیدگی دوباره توسط دادگاه صادر کننده حکم به عنوان استثنایی بر قاعده فراغ دادرسی (مادتین ۸ و ۴۳۳ ق.آ.د.م) و در نهایت توقف اجرای حکم قطعی معترض عنه در نتیجه صدور قرار قبولی اعاده دادرسی (ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م)، اشاره کرد. تمامی آثار یاد شده در صورتی بر دعوا مترتب شده و به جریان می‌افتد که از دادگاه صادر کننده حکم قطعی، قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی صادر شود (تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م).

اما در میان این آثار، اثر توقف اجرای حکم قطعی از اهمیت بسزایی برخوردار است. به جریان افتادن این اثر خطیر، تابع شرایطی است که باید این شرایط و ضوابط را از میان قواعد حقوقی شکلی در آیین دادرسی مدنی بیرون کشید و آن را بارز نمود.

نگارنده در صدد است تا با استفاده از ضوابط موجود، به این سوال که اجرای حکم را تحت چه شرایطی می‌توان متوقف نمود، پاسخ دهد. ضمن آن که باید دید این طریق فوق‌العاده هنگامی که از سوی رئیس قوه قضائیه در اجرای ماده ۱۸ اصلاحی مورخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اختیار و اعمال می‌گردد، اجرای حکم را با چه سرنوشتی مواجه می‌سازد؟

رسیدگی به اعاده دادرسی دارای دو مرحله است که نسبت به هم ترتیب دارند؛ مادام که مرحله اول آغاز و انجام نشود، نوبت به مرحله دوم نخواهد رسید. مرحله دوم زمانی شروع شده و مجاز می‌گردد که مرحله اول اعاده دادرسی، مقبول افتد که آن هم با صدور قرار قبول اعاده دادرسی اتفاق می‌افتد. همان‌طور که در بالا نیز گفته شد صدور قرار مزبور آثاری از خود به جای خواهد گذاشت که از جمله مربوط به چگونگی توقف اجرای حکم و تحت شرایط خاصی است. در این مقاله نخست مراحل رسیدگی به اعاده دادرسی را بررسی و سپس به چگونگی توقف اجرای حکم یا همان اثر تعلیقی اجرای حکم که در مرحله خاصی از رسیدگی در اعاده دادرسی رخ می‌دهد، خواهیم پرداخت. در سومین گفتار نیز به این اثر یعنی چگونگی توقف اجرای حکم قطعی پس از تشخیص رئیس قوه قضائیه در خلاف بین شرع بودن حکم به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی توجه خواهیم نمود. آخرین گفتار نیز نگاهی مختصر به حقوق تطبیقی در مورد توقف اجرای حکم و تأثیر شکایت از رأی در اجرای حکم دارد.

گفتار اول: مراحل رسیدگی در اعاده دادرسی مدنی

شاید بتوان بی‌اغراق گفت این اصل یا وصف دو مرحله‌ای بودن رسیدگی در اعاده دادرسی، اصلی انحصاری و ویژه اعاده دادرسی است که در سایر طرق شکایت از آراء خواه عادی یا فوق‌العاده، نمی‌توان چنین ترتیبی را یافت. تنها طریقی را که به نحوی می‌توان نه عیناً بلکه از جهتی به این نوع دادرسی تشبیه و نزدیک کرد، طریق واخواهی از حکم غیابی در خارج از مهلت واخواهی است.^۱

۱. تبصره ۱ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م: «چنانچه ابلاغ واقعی به شخص محکوم‌علیه میسر نباشد و ابلاغ قانونی به عمل آید، آن ابلاغ معتبر بوده و حکم غیابی پس از انقضای مهلت قانونی و قطعی شدن به موقع اجراء گذارده خواهد شد. در صورتی که حکم، ابلاغ واقعی نشده باشد و محکوم‌علیه مدعی عدم اطلاع از مفاد رأی باشد می‌تواند دادخواست واخواهی به دادگاه صادر کننده حکم غیابی تقدیم دارد. دادگاه بدو خارج از نوبت در این مورد رسیدگی نموده قرار رد یا قبول دادخواست را صادر می‌کند. قرار قبول دادخواست مانع اجرای حکم خواهد بود.»

دو مرحله‌ای بودن رسیدگی در طریق اعاده دادرسی اصولاً به علت فوق‌العاده بودن این طریق و همچنین رسیدگی ماهیتی در مرحله دوم است. بین این دو مرحله، مرز باریکی وجود دارد که به نظر گاه اگر دقت لازم صورت نگیرد، با یکدیگر درمی‌آمیزند. به ویژه این اختلاط بیشتر در مرحله اول رخ داده و به نحوی مرحله دوم را نیز در خود جای می‌دهد.

بند اول: مرحله اول رسیدگی در اعاده دادرسی

در مرحله اول رسیدگی به اعاده دادرسی، چند مورد، تحت توجه مقام مربوطه قرار می‌گیرد که مهم‌ترین آن، انطباق درخواست، با یکی از جهات اعاده دادرسی است. به دیگر سخن سخن مقام و مرجع رسیدگی کننده، نخست به این موضوع می‌پردازد که آیا جهت یا جهات اعلامی از سوی متقاضی اعاده دادرسی با یکی از جهات مقرر در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م انطباق دارد یا خیر.^۲

اعاده دادرسی در امور مدنی و احکام حقوقی نیز همانند آنچه که در امور کیفری دیده می‌شود، دارای دو مرحله جدا از یکدیگر است. با این تفاوت که در امور مدنی، هر دو مرحله رسیدگی، در دادگاه صادر کننده حکم انجام می‌پذیرد. در نخستین مرحله به سان آنچه که در باره رسیدگی به اعاده دادرسی از احکام کیفری نیز مطرح است، مرجع رسیدگی کننده یعنی دادگاه صادر کننده حکم قطعی معترض عنه، دست به نوعی رسیدگی شکلی و مقدماتی از حیث انطباق جهت مورد درخواست با جهت قانونی آن می‌زند. چنانچه دادگاه جهت مورد ادعا را با یکی از جهات قانونی منعکس در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م منطبق دید، در فرض اجتماع سایر شرایط مرحله مقدماتی، قرار قبول درخواست اعاده دادرسی را صادر خواهد نمود.

از جمله مواردی که باید از سوی دادگاه صالح مورد رسیدگی مقدماتی در مرحله اول قرار گیرد، توجه به رعایت مهلت اعاده دادرسی (بیست روز برای اشخاص مقیم ایران و دو ماه برای اشخاص مقیم خارج از کشور موضوع ماده ۴۲۷ ق.آ.د.م) است. چنانچه متقاضی اعاده دادرسی دادخواست اعاده دادرسی خود را خارج از مهلت قانونی تقدیم کرده باشد، در همان مرحله نخست، قرار رد درخواست اعاده دادرسی به همین علت از دادگاه صادر خواهد شد. البته وقتی دادخواست در خارج از مهلت قانونی تقدیم دادگاه می‌شود، حسب این که موضوع و نوع دادخواست چه باشد و ناظر بر

۲. نهرینی، «اصول حاکم بر اعاده دادرسی»، ۵۲ و ۵۳.

کدام مرحله باشد، تصمیمات متفاوتی از نظرگاه قانون اتخاذ خواهد شد. برای مثال چنانچه دعوا یا دادخواست جهت اقامه دعوا در مرحله بدوی، خارج از موعد قانونی اقامه شده باشد، مطابق بند ۱۱ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ ق.آ.د.م، قرار رد دعوا از سوی دادگاه صادر خواهد شد.

ولی هرگاه دادخواست مزبور از نوع دادخواست تجدید نظر یا دادخواست فرجام باشد و تجدید نظر خواه یا فرجام‌خواه خارج از مهلت قانونی، اقدام به تقدیم دادخواست مزبور نماید، دادگاه صادر کننده رأی بدوی یا دادگاه صادر کننده رأی تجدید نظر خواسته (اعم از دادگاه بدوی یا تجدید نظر)، حسب مورد مبادرت به صدور قرار رد دادخواست تجدید نظر یا قرار رد دادخواست فرجامی خواهد کرد (تبصره ۲ ماده ۳۳۹ و مواد ۳۸۱ و ۳۸۳ ق.آ.د.م).

اما این موضوع در مورد چگونگی تقدیم دادخواست اعاده دادرسی و ضمانت اجرای عدم رعایت مهلت قانونی درخواست مزبور، در قانون آیین دادرسی پیش‌بینی نشد. تنها نکته‌ای که می‌توان به آن واسطه، طریق قانونی را یافت، قسمت اخیر تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م است که مقرر می‌دارد: «... سایر ترتیبات رسیدگی مطابق مقررات مربوط به دعاوی است.» به نظر می‌رسد اگر واژه (رسیدگی) را به مفهوم اعم آن یعنی احراز رعایت شرایط شکلی دادخواست و زمان تقدیم آن، به کار بریم، با توجه به اینکه اعاده دادرسی خود یک طریق اعتراضی و شکایت از آراء محسوب می‌شود، باید با اتخاذ وحدت ملاک از ضمانت اجرایی که قانونگذار به موجب تبصره ۲ ماده ۳۳۹ و ماده ۳۸۳ برای تقدیم دادخواست تجدید نظر و یا فرجام در خارج از مهلت قانونی در نظر گرفته، برای دادخواست اعاده دادرسی در خارج از مهلت قانونی نیز قائل شد و با امکان و ضرورت صدور قرار رد دادخواست اعاده دادرسی از سوی دادگاه، آن را از رسیدگی مرحله مقدماتی به اعاده دادرسی نیز خارج کرد.

البته استاد برجسته آیین دادرسی مدنی نسبت به مرحله اول در مورد امکان اعتراض به قرار رد دادخواست اعاده دادرسی معتقد بودند که قرار رد دادخواست اعاده دادرسی به هر صورت که صدور باید منطبق با مواد ۴۷۸ و ۵۲۴ آیین دادرسی مدنی سابق (بند الف ماده ۳۳۲ و بند ۱ از شق ب ماده ۳۶۸ ق.آ.د.م سال ۱۳۷۹) بوده و قابل تجدید نظر است. این استاد توانا ضمن غیر قابل اعتراض شمردن قرار قبول دادخواست اعاده دادرسی و امکان تجدید نظر از قرار رد دادخواست اعاده دادرسی، علت این دوگانگی را این‌گونه برشمردند که خواننده دعوای اعاده دادرسی، فرصت عنوان کردن مطالب

خود را بعد از صدور قرار قبول دادخواست، حین رسیدگی به ماهیت دعوی دارد و حال آنکه خواهان دعوی یاد شده، در صورت صدور قرار رد دادخواست، دیگر فرصت اعتراض برایش پیش نمی‌آید چه بعد از صدور قرار رد، مرحله رسیدگی به ماهیت دعوی، منتفی است.^۳

به نظر می‌رسد باید میان قرار رد دادخواست اعاده دادرسی و قرار رد درخواست اعاده دادرسی تفاوت قائل شد. قرار رد دادخواست اعاده دادرسی همچنان که پیش‌تر نیز بیان شد، ناظر بر مواردی نظیر عدم رعایت مهلت تقدیم دادخواست تجدید نظر (تبصره ۲ ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م جدید) و یا عدم رعایت شرایط شکلی دادخواست بدوی یا تجدید نظر یا فرجام (مواد ۵۶ و ۳۳۴ و ۳۸۴ ق.آ.د.م) است. ولی قرار رد درخواست اعاده دادرسی در مواردی صادر می‌شود که شرایط شکلی دادخواست و تقدیم آن در مهلت مقرر، رعایت شده، لیکن جهت اعلامی از سوی متقاضی، با هیچ‌یک از جهات اعاده دادرسی انطباق ندارد. بنابراین قرار رد درخواست اعاده دادرسی موضوع تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م با آنچه که با رعایت ماده ۴۳۸ آن قانون در بند الف ماده ۳۳۲ قانون یاد شده، به عنوان امکان تجدیدنظرخواهی از قرار رد دادخواست اعاده دادرسی آمده، کاملاً متفاوت است. با این توصیف اگر چه نظر استاد فقید دکتر جواد واحدی با عدالت تطبیق دارد، ولی به نظر می‌رسد از منظر قانون، قرار رد درخواست اعاده دادرسی قطعی بوده و قابل تجدید نظر و فرجام نیست. رویه قضایی می‌تواند در این مورد جانب عدالت را گرفته و واکنش مناسبی از خود نشان دهد.

برخی از استادان آیین دادرسی مدنی در مورد مرحله اول رسیدگی به اعاده دادرسی، بر این اعتقاد بودند که در قسمت اول رسیدگی، پس از وصول دادخواست اعاده دادرسی، دادگاه جلسه رسیدگی تعیین و به طرفین آن ابلاغ می‌کند. در جلسه دادرسی مزبور دادگاه نظر می‌کند به اینکه آیا سبب اعاده دادرسی وجود دارد یا خیر. یعنی آیا دادخواست در حدود یکی از جهات هفت‌گانه (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م) تنظیم و در مدت قانونی تقدیم شده یا خیر. دادگاه پس از فراغت از این قسمت (مرحله)، باید رأی خود را در قبول یا رد دادخواست اعاده دادرسی بدهد. چنانچه در جهات اعلامی اشکالی نباشد، دادگاه قرار قبول اعاده دادرسی را می‌دهد و وارد در رسیدگی ماهیتی می‌شود و اگر قرار رد بدهد، کار تمام است و درخواست کننده به تأدیه خسارت دادرسی در

صورت تقاضای طرف محکوم خواهد شد.^۴

تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م. اشعار می‌دارد: «دادگاه صالح بدواً در مورد قبول یا رد درخواست اعاده دادرسی قرار لازم را صادر می‌نماید و در صورت قبول درخواست مبادرت به رسیدگی ماهوی خواهد نمود. سایر ترتیبات رسیدگی مطابق مقررات مربوط به دعاوی است.»

چنانچه پس از رسیدگی مقدماتی در مرحله اول، دادگاه اجمالاً جهت اعلامی از سوی متقاضی را با جهات قانونی اعاده دادرسی منطبق ببیند و عندالاقضاء ادله مربوطه به آن نیز به ضمیمه تقدیم شده باشد، نسبت به صدور قرار قبولی اعاده دادرسی، اقدام نموده و سپس مبادرت به رسیدگی ماهوی خواهد نمود.

البته برخی از استادان معتقدند که: «... صرف ادعای وجود یکی از جهات اعاده دادرسی دادگاه را مکلف نمی‌نماید که درخواست اعاده دادرسی را بپذیرد تا جهت ادعایی را با رسیدگی قضایی، احراز نماید بلکه باید دلیل تحقق جهت اعاده دادرسی، عندالاقضاء پیوست دادخواست اعاده دادرسی باشد و این یکی از وجوه مهم افتراق بین این طریق شکایت با طرقی مانند تجدید نظر و اعتراض شخص ثالث می‌باشد...»^۵

بند دوم: مرحله دوم رسیدگی در اعاده دادرسی

مرحله دوم که تنها در صورت صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، شروع خواهد شد، مرحله‌ای است که رسیدگی قضایی و ماهوی را در دستور کار خود دارد. بنابراین مادام که قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی صادر نشود، نوبت به مرحله دوم نخواهد رسید.

بر خلاف آنچه پیش از این از استاد فقید آقای دکتر متین دفتری، نقل قول شد و ایشان رسیدگی به هر دو مرحله اول و دوم را در یک جلسه دادرسی بیان داشتند، به نظر می‌رسد که تشکیل جلسه رسیدگی و دادرسی تنها برای مرحله دوم یعنی رسیدگی ماهیتی است و رسیدگی مربوط به مرحله اول که حسب مورد و به تناسب جهات و ادله ابرازی، منتج به صدور قرار رد یا قبول دادخواست می‌شود، محتاج به تشکیل جلسه دادرسی نیست. چه اساساً ممکن است جهت اعلامی و مورد نظر متقاضی اعاده دادرسی، با هیچ یک از شقوق هفت‌گانه ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م منطبق و همسو نباشد تا

۴. متین دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، ص ۱۷۰، ش ۳۳۱.

۵. شمس، آیین دادرسی مدنی دوره بنیادین، ج ۲، ص ۲۱۲، ش ۵۹۲.

نوبت به رسیدگی ماهوی برسد. در نتیجه هرگاه دادگاه صادر کننده حکم در امور مدنی، در مرحله اول رسیدگی، جهت اعلامی از سوی متقاضی را با یکی از جهات اعاده دادرسی منطبق و سازگار دید و در واقع جهت یا جهات اعلامی را بعنوان یکی از مصادیق جهات قانونی اعاده دادرسی پنداشت، با صدور قرار قبولی اعاده دادرسی، دستور می‌دهد تا برای رسیدگی ماهیتی به اعتراض متقاضی، جلسه رسیدگی تعیین و با دعوت از طرفین یا طرف‌های حکم قطعی معترض‌عنه، جلسه دادرسی تشکیل و در پایان این جلسه اتخاذ تصمیم گردد؛ مرحله دوم اعاده دادرسی نیز به تبع وضع و درجه دادگاه و نوع رسیدگی آن، ممکن است با یا بدون جلسه رسیدگی آغاز و انجام شود؛ پس اگر اعاده دادرسی از حکم دادگاه نخستین مانند دادگاه عمومی حقوقی یا عمومی جزایی به عمل آید، دادگاه مزبور (همان دادگاه در امر حقوقی و دادگاه هم‌عرض در امور جزایی) مکلف است تا رسیدگی ماهوی را در باب آن جهت از سر گرفته و نسبت به تشکیل جلسه دادرسی اقدام نماید. ولی اگر اعاده دادرسی از حکم دادگاه تجدیدنظر صورت پذیرد، دادگاه تجدیدنظر صادرکننده حکم معترض‌عنه در امور مدنی، جلسه دادرسی را در صورت اقتضاء و ضرورت تشکیل خواهد داد. ماده ۲۰ ق.ت.د.ع و ا مصوب سال ۱۳۷۳ بدون این که در این زمینه تکلیف نماید، جلسه دادرسی در دادگاه تجدیدنظر استان را با حضور دست کم دو نفر عضو رسمیت بخشیده است^۶ و همین اندازه با توجه به قسمت اخیر ماده ۳۵۶ ق.آ.د.م، این استنباط را به دست داده که تشکیل حداقل یک جلسه رسیدگی و دادرسی در دادگاه تجدیدنظر استان، تنها در صورت ضرورت و صلاح دید اکثریت اعضاء آن دادگاه است. پس رسیدگی ماهوی به دادخواست اعاده دادرسی در این دادگاه نیز باید از همین قاعده تبعیت و پیروی کند.

نگارنده بر این باور است که قطع نظر از مواد قانونی اشاره شده، ضروری است در تمام مواردی که پس از قبول و تجویز اعاده دادرسی، دادگاه‌های تجدیدنظر استان در مرحله دوم اعاده دادرسی قرار گرفته و مکلف به ورود در ماهیت پرونده می‌شوند، از اختیار خود استفاده نموده و دستور به تعیین وقت دادرسی و تشکیل جلسه رسیدگی

۶. ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵: «به منظور تجدیدنظر در آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب در مرکز هر استان دادگاه تجدیدنظر به تعداد مورد نیاز مرکب از یک نفر رئیس و دو عضو مستشار تشکیل می‌شود. جلسه دادگاه با حضور دو نفر عضو رسمیت یافته پس از رسیدگی ماهوی رأی اکثریت که به وسیله رئیس یا عضو مستشار انشاء می‌شود قطعی و لازم‌الاجراء خواهد بود.»

دهند.^۷

گفتار دوم: چگونگی توقف اجرای حکم با صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی

همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد، اگرچه درخواست اعاده دادرسی دارای اثر تعلیقی از حیث اجرای حکم نیست، ولی این وضعیت تنها تا زمانی است که دادگاه نسبت به درخواست اعاده دادرسی رسیدگی مقدماتی را انجام نداده و قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی را صادر نکرده باشد. به محض آن که دادگاه در مرحله اول رسیدگی خود جهت اعلامی از ناحیه متقاضی را با یکی از جهات اعاده دادرسی که به آن استناد شده، منطبق دید، قرار قبولی اعاده دادرسی را صادر خواهد کرد. با صدور این قرار، اثر تعلیقی، بارز و نمایان خواهد شد.

بنابراین با صدور قرار قبولی اعاده دادرسی، اجرای حکم بنا به نظر برخی از حقوقدانان به درخواست محکوم‌علیه متوقف خواهد شد.^۸ خواه موضوع حکم مورد اجرا، ناظر بر امور مالی باشد یا امور غیر مالی. ولی این حق برای محکوم‌له در مورد احکام مالی پیش‌بینی شده که با تودیع تأمین مناسب به تشخیص دادگاه، اجرای حکم را از حالت توقف خارج و عملیات اجرایی را ادامه دهد (بند ب ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م). در این بخش وضعیت پس از صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی را نسبت به محکوم‌به مالی و غیرمالی به تفکیک بررسی و از نظر خواهیم گذرانند.

بند اول: توقف اجرای حکم در امور غیرمالی

اثر تعلیقی در اعاده دادرسی آن هم پس از صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، تقریباً متفاوت با آن چیزی است که در سایر طرق فوق‌العاده شکایت از آراء مانند فرجام‌خواهی می‌توان شاهد بود. با صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، ادامه عملیات اجرایی به سهولت ممکن نیست و در این طریق، توقف اجرای حکم ترجیح دارد. همین اندازه که درخواست محکوم‌علیه با یکی از جهات اعاده دادرسی، تطبیق کند، قطع‌نظر از آن که در رسیدگی ماهوی به دادخواست اعاده دادرسی، به چه نتیجه‌ای از حیث نقض رأی معترض‌عنه یا رد درخواست منتهی شود، ضروری است تا اجرای

۷. نهرینی، «اصول حاکم بر اعاده دادرسی»، ۵۷ تا ۶۲.

۸. شمس، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، ص ۴۹۱، ش ۹۹۶.

حکمی که قطعیت یافته، از حرکت باز ایستند یا جریان آن با شرایط دیگری ادامه یابد. ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م در این مورد و با برقراری اثر تعلیقی اجرای حکم قطعی و به علت صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، مقرر می‌دارد: «با درخواست اعاده دادرسی و پس از صدور قرار قبولی آن به شرح ذیل اقدام می‌گردد:

الف- چنانچه محکوم به غیرمالی باشد، اجرای حکم متوقف خواهد شد...»

مهم‌ترین اثری که از صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، به دست می‌آید، دست کم نسبت به احکامی که در امور غیرمالی صادر شده و یا دارای محکوم به غیرمالی است، توقف اجرای آن است. متوقف شدن اجرای حکم مورد اعاده دادرسی، پیامد فوری پذیرش دادخواست مزبور از ناحیه دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به آن را دارد. بنابراین تفاوتی نمی‌کند محکوم به غیرمالی از چه نوعی باشد، همین اندازه که مصداقی از امور غیرمالی و دعاوی غیرمالی را تشکیل دهد، دادگاه را مکلف می‌سازد تا به دنبال قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، اجرای حکم قطعی را متوقف سازد. روشن است که این تصمیم و توقف اجرای حکم، تنها در صورتی است که حکم صادره به مرحله اجرا نرسیده و یا در جریان اجراء قرار دارد. و الا هرگاه عملیات اجرایی حکم به پایان رسیده باشد، توقف اجرای حکم بلااثر است؛ در این موارد یعنی در جایی که عملیات اجرایی حکم مورد اعاده دادرسی در امور غیرمالی، خاتمه یافته و به فرجام خود رسیده باشد، اقدام و یا تکلیفی برای دادگاه متصور نیست. آنگاه دادگاه در صورتی می‌تواند عملیات اجرایی را اعاده و محکوم به مالی را برگرداند یا اثر آن را از بین ببرد که در پایان و فرجام رسیدگی به ماهیت دادخواست اعاده دادرسی یعنی پایان مرحله دوم آن، حکم معترض عنه را نقض نموده و از اثر بیندازد. در این وضعیت نیز توقف اجرای حکم مصداق نمی‌یابد، بلکه اجرای حکم اعاده و وضعیت طرفین به حال پیش از اجرای حکم برخواهد گشت (ماده ۳۹ ق.ا.ا.م).

دومین اثری که بر قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی مترتب می‌شود، توقف رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور است. چنانچه محکوم علیه نسبت به حکم صادره که علیه او صادر گشته، همزمان و یا در تعاقب یکدیگر، هم دادخواست اعاده دادرسی بدهد و هم از آن فرجامخواهی کند، رسیدگی به اعاده دادرسی، در اولویت قرار خواهد گرفت.

تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م در این مورد می‌گوید: «چنانچه دعوایی در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و درخواست اعاده دادرسی نسبت به آن شود، درخواست به

دادگاه صادرکننده حکم ارجاع می‌گردد. در صورت قبول درخواست یاد شده از طرف دادگاه، رسیدگی در دیوان عالی کشور تا صدور حکم، متوقف خواهد شد.»

برابر مستند یاد شده، صرف درخواست اعاده دادرسی، هنگامی که پرونده در نتیجه فرجامخواهی در دیوان عالی کشور است، رسیدگی به فرجامخواهی در دیوان را متوقف نخواهد کرد، بلکه دیوان عالی کشور درخواست اعاده دادرسی را به دادگاه صادر کننده حکم جهت رسیدگی به اعاده دادرسی ارجاع خواهد نمود. دیوان عالی کشور، تنها زمانی رسیدگی فرجامی را متوقف خواهد کرد که دادگاه صادر کننده حکم مورد اعاده دادرسی، قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی را صادر نماید. آنگاه رسیدگی دیوان عالی کشور به فرجامخواهی محکوم علیه متوقف خواهد شد تا نتیجه امر در پایان رسیدگی ماهوی به اعاده دادرسی روشن شود. اثر اخیر که در مورد درخواست همزمان اعاده دادرسی و فرجامخواهی مطرح و توقف رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور را در صورت قبول دادخواست اعاده دادرسی نتیجه میدهد، در هر نوع محکوم بهی اعم از مالی و غیرمالی پدیدار می‌شود؛ به واقع این اثر ویژه محکوم به غیرمالی نیست. بلکه در مورد محکوم به مالی نیز جریان می‌یابد. علت تقدم رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی بر دادخواست فرجامخواهی، شمول نوع و نحوه رسیدگی در اعاده دادرسی بر هر دو نوع رسیدگی شکلی و ماهوی است. وقتی درخواست اعاده دادرسی، مرحله اول خود را طی کرده و با تطبیق موضوع درخواست با یکی از جهات مورد استناد اعاده دادرسی، قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی صادر می‌شود، مرحله دوم آن که ناظر بر رسیدگی ماهوی است آغاز خواهد شد. رسیدگی ماهوی نه تنها رسیدگی به موضوع و ماهیت دعوا را در برمی‌گیرد، بلکه رسیدگی شکلی را نیز به همراه خود دارد.^۹ به دیگر سخن می‌توان گفت نسبت میان رسیدگی شکلی و رسیدگی ماهوی از حیث منطقی، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر نوع رسیدگی ماهوی، رسیدگی شکلی را شامل می‌شود. ولی هیچ نوع رسیدگی شکلی را نمی‌توان حاوی رسیدگی ماهوی تلقی کرد؛ اگرچه در رسیدگی شکلی همواره توجه و عنایت به رسیدگی ماهوی اجتناب‌ناپذیر است، ولی رسیدگی ماهیتی نیست. بنابراین وقتی در نظر است تا در قالب اعاده دادرسی هم رسیدگی ماهیتی صورت گیرد و هم رسیدگی شکلی، این موضوع پرونده امر را از رسیدگی فرجامی دیوان عالی کشور که به تعبیر درست‌تری همان

۹. نهرینی، «تمییز نوع رأی دادگاه و آثار آن»، ۲۲۶.

رسیدگی قانونی و شکلی است (ماده ۳۶۶ ق.آ.د.م)، مستغنی خواهد کرد. به همین علت نیز با صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، دیوان عالی کشور باید رسیدگی فرجامی خود را متوقف نماید. چون اگر حکم معترض عنه در نتیجه رسیدگی به اعاده دادرسی خواه از حیث احراز اشکال در جهات موضوعی یا جهات قانونی نقض گردد، نتیجه‌ای که محکوم علیه به دنبال آن بوده یعنی نقض رأی، حاصل خواهد شد و دیگر نیازی به رسیدگی فرجامی نخواهد بود. چون تحصیل حاصل است. ضمن آنکه با نقض رأی در قالب اعاده دادرسی، دیگر حکمی وجود ندارد تا مورد رسیدگی فرجامی قرار گیرد. اگر هم دادگاه به رد درخواست اعاده دادرسی، حکم دهد،^{۱۰} رسیدگی فرجامی در

۱۰. نهرینی، «اصول حاکم بر اعاده دادرسی»، ۳۴۹، پاورقی‌های ۱ و ۲.

به باور نگارنده در امور مدنی به نظر می‌رسد حسب ظاهر مواد ۴۳۸ و ۴۴۰ ق.آ.د.م. خواه دادگاه، حکم مورد اعاده دادرسی را نقض، یا اصلاح نموده و یا در مقام رد آن برآید، باید حکم جدیدی صادر کند. علت این استنباط، ظاهر مواد یاد شده است که به طور کلی دادگاه را در مقام رسیدگی ماهوی به اعاده دادرسی، مکلف به صدور حکم نموده است؛ ماده ۴۴۰ ق.آ.د.م. حکایت از آن دارد که نتیجه و پایان رسیدگی ماهوی در مرحله دوم اعاده دادرسی، صدور حکم است؛ اشکال بیشتر در جایی آشکار می‌شود که دادگاه رسیدگی کننده، علی‌رغم صدور قرار قبولی اعاده دادرسی، در نهایت پس از رسیدگی ماهوی، درخواست اعاده دادرسی را وارد ندانسته و آن را رد می‌نماید؛ در این مستند قانونی و یا حتی سایر موارد قانونی روشن نشده که وقتی دادگاه در پایان رسیدگی ماهوی به اعاده دادرسی، رأی را قابل نقض یا اصلاح نمی‌داند، چه نوع حکمی صادر و موضوع حکم خود را چه امری قرار می‌دهد. حکم بر بی‌حقی؟ حکم بر رد درخواست اعاده دادرسی؟ تکرار حکم بر محکومیت محکوم علیه برابر مفاد و مدلول حکم مورد اعاده دادرسی؟ کدام یک؟ دو مستند قانونی دیگر در این زمینه نظر را به خود جلب می‌کند که بر آن پایه می‌توان از این ظاهر دست کشید و تفسیری دیگر از ماده ۴۴۰ ق.آ.د.م. به دست داد؛ اولی تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م. است و آن دیگری مفاد ماده ۴۳۷ همان قانون. توقف رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور به سبب صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی موضوع تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م. حکایت از آن دارد که باید فرضی را در نظر گرفت که دیوان عالی کشور بتواند پس از توقف رسیدگی فرجامی، آن را از سر گیرد؛ این فرض بی شک، تصمیم دادگاه بر رد درخواست اعاده دادرسی در پایان رسیدگی ماهوی را در بر می‌گیرد. چون هنگامی که دادگاه صالح، درخواست اعاده دادرسی را می‌پذیرد و سپس در ماهیت امر وارد و حکم پیشین خود را به جهت تحقق ورود یکی از جهات اعاده دادرسی نقض می‌کند، حکم مورد اعاده دادرسی، اعتبار خود را از دست می‌دهد و دیگر مجالی را برای رسیدگی فرجامی دیوان عالی کشور باقی نخواهد گذارد؛ نقض حکم در نتیجه اعاده دادرسی از سوی دادگاه، نه تنها تکلیف رسیدگی فرجامی را که متوقف شده روشن می‌سازد، بلکه دیوان در این مورد باید به رسیدگی فرجامی خاتمه دهد و پرونده را از جریان رسیدگی خارج سازد. بنابراین رد درخواست اعاده دادرسی در مرحله دوم و در نتیجه رسیدگی ماهوی، حکم جدید دادگاه محسوب نشده و بنابراین اشتغال دیوان عالی کشور را جهت ادامه رسیدگی فرجامی و خروج پرونده از حالت توقف به همراه خواهد آورد.

مستند دوم یعنی ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م نیز که متضمن اثر تعلیقی اعاده دادرسی پس از صدور قرار قبولی دادخواست

دیوان عالی کشور از وضعیت توقف خارج شده و ادامه خواهد یافت؛ این بار دیوان عالی کشور به عنوان یک مرجع عالی و فرجامی، چگونگی رعایت جهات قانونی و یا عدم رعایت آن را در حکم فرجامخواسته، مورد بررسی و رسیدگی شکلی خود قرار می‌دهد و آنگاه در این زمینه حسب مورد به نقض یا ابرام حکم فرجام خواسته دست خواهد زد.

نکته‌ای که تلویحاً از تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م به چشم می‌خورد، ارجاع درخواست اعاده دادرسی به دادگاه صادر کننده حکم قطعی در زمانی است که دعوا در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد؛ با این ترتیب به نظر می‌رسد به جهت مطرح بودن پرونده در دیوان عالی کشور و جریان رسیدگی فرجامی، ارجاع رسیدگی به اعاده دادرسی به دادگاه صادرکننده حکم، مستلزم دستور ارجاع از ناحیه همان دیوان عالی کشور باشد. این امر صرفاً به جهت مطرح بودن پرونده در دیوان عالی کشور و جریان رسیدگی فرجامی است. و الا بر خلاف آنچه که برخی از استادان استدلال نمودند،^{۱۱} به هیچ وجه به معنای آن نیست که در تمامی مواردی که دعوایی، مرحله فرجامی خود را طی کرده، طرح اعاده دادرسی در دادگاه صادر کننده حکم، به جهت اصل منع نقض رأی مرجع عالی توسط مرجع تالی، متوقف و موکول به ارجاع آن از ناحیه دیوان عالی کشور باشد. زیرا رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی کاملاً متفاوت با رسیدگی به دادخواست

اعاده دادرسی است، توقف اجرای محکوم به غیر مالی را از آثار این قرار بر شمرده که خود حکایت از احتمال خروج از توقف و ادامه عملیات اجرایی دارد. در غیر این صورت قانونگذار می‌بایست از اصطلاح تعطیل اجرای حکم استفاده می‌نمود. یعنی اگر مقنن در این مورد می‌خواست حتی در مواردی که دادگاه رأی به رد درخواست اعاده دادرسی در رسیدگی ماهوی خود می‌دهد، حکم جدید را جایگزین حکم اعاده دادرسی نماید، بی‌تردید از عبارت توقف اجرای محکوم به غیر مالی استفاده نمی‌نمود، بلکه تعطیل اجرای حکم را که مقتضای این مراد و مقصود است در نص ۴۳۷ ق.آ.د.م جای می‌داد.

نتیجه استدلال بالا ما را به این مسیر رهنمون می‌سازد که منظور از آنچه که در ماده ۴۴۰ ق.آ.د.م به عنوان حکم دادگاه پس از اعاده دادرسی آمده، تنها ناظر بر حکم بر نقض حکم مورد اعاده دادرسی و یا حداکثر حکم بر اصلاح حکم پیشین است. و گر نه حکم بر رد درخواست اعاده دادرسی، نه حکم جدیدی است و نه در مقام تأیید حکم معترض عنه می‌باشد؛ چون این طرز تلقی، آثار متفاوتی را بر جای می‌گذارد که از جمله می‌توان انتقاء اجراییه گذشته و صدور اجراییه جدید را از آن دست شمرد. اصلاح حکم مورد اعاده دادرسی نیز اگر در موضوع و متن اجراییه تأثیر بگذارد، همین اثر را به دنبال دارد؛ نهایت آنکه اجراییه باید اصلاح شده و عملیات اجرایی بر همان منوال ولی با لحاظ اصلاحات بعدی تعقیب گردد (ملاک مقرر در ماده ۱۱ ق.ا.م).

فرجامی در دیوان عالی کشور است؛ قطع نظر از تفاوت در نوع و روش رسیدگی فرجامی و رسیدگی در قالب اعاده دادرسی که اولی همان‌طور که گفته شد یک رسیدگی شکلی و قانونی و دومی در یک دادرسی دو مرحله‌ای و در عین حال ماهوی شکل می‌گیرد، حتی جهات نقض این دو طریق فوق‌العاده شکایت از آراء نیز با یکدیگر گوناگون و متمایز است. جهات نقض در رسیدگی فرجامی، اصولاً جهات قانونی و شکلی است (مواد ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴ و ۳۷۵ ق.آ.د.م.)، در حالی که جهات اعاده دادرسی، همواره جهات موضوعی و مربوط به ماهیت دعوا محسوب می‌شود؛ هرچند که این جهات نیز می‌تواند در قالب فرجامخواهی اقامه و مطرح شود. اما تفاوت در آنجا است که احراز هر یک از جهات موضوعی نقض در اعاده دادرسی، به دادگاه رسیدگی کننده اختیار و امکان می‌دهد که خود به رفع آن پرداخته و در ماهیت نیز حکم دهد؛ امری که از اختیار و صلاحیت دیوان عالی کشور خارج است؛ دیوان عالی کشور قادر است با احراز هر یک از جهات نقض در اعاده دادرسی، حکم فرجامخواسته را از باب رسیدگی قانونی و مغایرت رأی با قوانین آمره شکلی و یا ماهوی، نقض و رسیدگی به ماهیت دعوا و صدور حکم را به دادگاه همعرض دادگاه صادر کننده حکم فرجامخواسته بسپرد (بند ج ماده ۴۰۱ ق.آ.د.م). ضمن آنکه ارجاع درخواست اعاده دادرسی از ناحیه دیوان عالی کشور خصوصیتی ندارد تا بتوان گفت که این اصل مهم دادرسی یعنی ممنوعیت نقض رأی مرجع عالی به وسیله مرجع تالی، رعایت شده است. افزون بر آن علت ترتیب مقرر در تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م آن است که چون پرونده در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی است، قانونگذار دست به تقریر چنین حکمی زده است؛ از آنجا که دیوان عالی کشور در رسیدگی فرجامی خود حکمی صادر نمی‌کند و تنها به نقض و یا ابرام رأی فرجامخواسته می‌پردازد، نقض رأی از ناحیه مرجع تالی در نتیجه قبول و رسیدگی ماهوی به اعاده دادرسی، نقض رأی مورد ابرام توسط دیوان عالی کشور محسوب نخواهد شد. توجه به این نکته نیز لازم است که همان‌طور که این استاد محترم نیز به درستی اعلام داشتند رسیدگی فرجامی، مرحله سوم رسیدگی محسوب نمی‌شود تا موضوع دوباره مورد قضاوت قرار گیرد. به همین علت است که گفته می‌شود برخلاف مرحله تجدیدنظر، فرجام دارای اثر انتقالی نیست.^{۱۲}

بند دوم: توقف اجرای حکم در امور مالی

توقف اجرای حکم در امور مالی نیز پس از صدور قرار قبولی اعاده دادرسی اجتناب‌ناپذیر است. قانونگذار آنچنان که در مورد توقف اجرای حکم با محکوم‌به غیرمالی به صراحت عمل کرده، در مورد محکوم‌به مالی، صریحاً بحثی از توقف اجرای حکم به میان نیاورده است؛ اما این مطلب شاید به آن مفهوم نیست که با صدور قرار قبولی اعاده دادرسی، توقف اجرای حکم در امور مالی مورد نظر مقنن نبوده است.

بند ب ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م در این مورد از عبارات خاصی استفاده کرده و می‌گوید: «چنانچه محکوم‌به مالی است و امکان اخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی باشد به تشخیص دادگاه از محکوم‌له تأمین مناسب اخذ و اجرای حکم ادامه می‌یابد.»

اثر تعلیقی بر اجرای حکم مورد اعاده دادرسی پس از صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی، در مورد محکوم‌به مالی نیز مترتب می‌شود. اما در اینجا وضعیت به گونه‌ای است که در صورت امکان جبران خسارت و اخذ تأمین مناسب از محکوم‌له، خروج اجراء از وضعیت توقف و ادامه عملیات اجرایی ممکن اعلام شده است. عبارت پایانی در بند ب ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م. که مقرر می‌دارد: «... اجرای حکم ادامه می‌یابد»، تاب دو تعبیر و تفسیر مختلف را دارد؛ برخی از استادان به طور کلی با لحاظ نحوه انشاء ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م معتقدند که «باید پذیرفت قرار قبولی اعاده دادرسی، در هر حال، اجرای حکم را به درخواست محکوم‌علیه متوقف می‌نماید. در عین حال، چنانچه محکوم‌به مالی باشد، پس از اخذ تأمین از محکوم‌له، عملیات اجرایی، به درخواست محکوم‌له، از توقیف خارج شده و ادامه می‌یابد.»^{۱۳}

در واقع بر پایه این نظر تأثیر مستقیم قرار قبولی اعاده دادرسی، توقف اجرای حکم پس از درخواست محکوم‌علیه است. یعنی اثر تعلیقی بر اجرای حکم، فوری است و نخست عملیات اجرایی با صدور قرار قبولی اعاده دادرسی به درخواست محکوم‌علیه متوقف می‌شود و سپس برای این که از حالت توقف خارج شود، محکوم‌له باید تأمین مناسب را به تشخیص دادگاه بسپارد تا بتوان اجرای حکم را ادامه داد. این نظر از منظر کلی و حسب آنچه که در صدر ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م آمده، درست است. یعنی هر گاه محکوم‌له تأمین مناسب را نسپرد و یا جبران خسارت احتمالی به تشخیص دادگاه ممکن نباشد، اجرای حکم متوقف خواهد شد.

اما تعبیر و رویکرد دوم، به این نکته توجه دارد که صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی، بلافاصله اجرای حکم را متوقف نخواهد ساخت. بلکه توقف اجرای حکم، در صورتی است که امکان اخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی فراهم و متصور نبوده و یا این که اگر متصور هم باشد، محکوم‌له، تأمین مناسب را ندهد. در این صورت است که به درخواست محکوم‌علیه، اجرای حکم متوقف می‌گردد.

ادامه یافتن، یا ادامه پیدا کردن به معنای مداومت یافتن، دنبال شدن، قطع و ترک نشدن کاری و همواره دنبال شدن است.^{۱۴} بنابراین تفسیر لغوی عبارت: «... و اجرای حکم ادامه می‌یابد.» در بند ب ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م به مفهوم قطع نشدن و متوقف نشدن اجرای حکم و مداومت و تعقیب آن است. شاید تعبیر دوم با عبارت مندرج در مستند قانونی و مفهوم ادامه یافتن اجرای حکم سازگارتر باشد، ولی اشکال دیگری را به بار می‌آورد که متن ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م را از منطبق آن دور می‌کند؛ چنانچه نظر قانونگذار و هدف از وضع بند ب ماده ۴۳۷ قانون یاد شده آن باشد که عملیات اجرایی حتی پس از صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی، متوقف نشده و ادامه یابد، دیگر اخذ تأمین مناسب از محکوم‌له برای ادامه اجرای حکم ضرورت ندارد. از سوی دیگر طبق تعبیر اول اگر قائل به این نظر باشیم که توقف اجرای حکم نیز موقوف به درخواست محکوم‌علیه است،^{۱۵} با مشکل دیگری مواجه خواهیم شد؛ نمی‌توان تصور نمود که هم صدور قرار توقیف عملیات اجرایی موقوف به درخواست محکوم‌علیه است و هم ادامه اجرای حکم با درخواست محکوم‌له و پس از تودیع تأمین مناسب صورت می‌پذیرد؛ لاجرم باید قائل به آن باشیم که عملیات اجرایی در یک وضعیت مشخص و ثابت قرار دارد و تنها یکی از این دو درخواست، حسب مورد و به تناسب وضعیت عملیات اجرایی، کارگر و مؤثر می‌افتد. اگر درخواست توقف اجرای حکم از سوی محکوم‌علیه ضرورت دارد، پس باید قائل به آن بود که صرف صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، قهراً موجب توقف اجرای حکم نمی‌شود و عملیات اجرایی به جریان خود ادامه می‌دهد تا زمانی که محکوم‌علیه، درخواست متوقف شدن اجرای حکم را تقدیم دادگاه نماید. و اگر درخواست محکوم‌له جهت ادامه عملیات اجرایی با تودیع تأمین مناسب آنهم به تشخیص دادگاه، لازم باشد، پس باید بر این نظر بود که صدور قرار

۱۴. معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۱۵. شمس، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، ص ۴۹۱، ش ۹۹۶.

قبولی درخواست اعاده دادرسی، قهراً توقف اجرای حکم را به همراه خواهد آورد و با درخواست محکوم‌له و اجتماع سایر شرایط، دادگاه دستور خروج از توقف و ادامه عملیات اجرایی را صادر خواهد نمود.

به هر رو به باور نگارنده با صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی، مشروط بر آن که محکوم‌له درخواست ادامه عملیات اجرایی را با تودیع تأمین مناسب مورد نظر دادگاه مطرح و تقدیم نماید، اجرای حکم متوقف نخواهد شد و عملیات اجرایی ادامه خواهد یافت. اما هر گاه محکوم‌له به موقع درخواست ادامه اجرای حکم را تقدیم دادگاه نکند، دادگاه رأساً پس از صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی، اجرای حکم را متوقف خواهد کرد. به دیگر سخن برخلاف آنچه که قائلین به نظر اول در مورد ضرورت درخواست محکوم‌علیه جهت توقف اجرای حکم پس از صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی گفته‌اند،^{۱۶} توقف اجرای حکم به دستور دادگاهی که قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی را صادر نموده و حتی بدون درخواست محکوم‌علیه، صورت می‌پذیرد؛ فقط در این فرض است که درخواست محکوم‌له جهت ادامه اجرای حکم منطقی به نظر می‌رسد.

در مورد امکان اخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی و همچنین تأمین مناسب مورد نظر دادگاه باید نکاتی را مدنظر داشت که به هر یک خواهیم پرداخت.

نکته اول- صرف درخواست محکوم‌له جهت ادامه اجرای حکم پس از صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی، کافی برای این منظور نیست. بلکه دادگاه باید با این درخواست موافقت کند؛ دادگاه تکلیفی به موافقت با درخواست ندارد؛ دادگاه باید تشخیص دهد که آیا امکان اخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی وجود دارد یا خیر. به دیگر سخن ضرورت تشخیص دادگاه، تنها ناظر بر تعیین تأمین مناسب نیست، بلکه این که بتوان عملیات اجرایی را ادامه داد و با اخذ تأمین مناسب در صورت نقض حکم، عملیات اجرایی را اعاده نمود نیز به تشخیص دادگاه محول شده است.

نکته دوم- امکان اخذ تأمین و امکان جبران خسارت احتمالی، دو شرط متفاوت ولی مرتبط با هم محسوب می‌شوند که هر یک، هدف خاصی را به دنبال دیگری تأمین می‌کند. در مواردی که محکوم‌به و مورد حکم دادگاه وجه نقد است و خواننده به پرداخت مبلغی در حق خواهان محکوم و مالی نیز جهت اجراء به حیثه توقیف

درآمده، ادامه اجرای حکم به این صورت انجام می‌پذیرد که با فروش مال مزبور، محکوم به یعنی وجه نقد مورد حکم از محل حاصل فروش مال یاد شده، استیفاء و وصول گردد. بنابراین ادامه اجرای حکم به این مفهوم است که مال مزبور به فروش رسیده و از وجه حاصل از فروش آن، محکوم به نقدی پرداخت شود. در این موارد عین مال توقیف شده، به محکوم علیه تعلق دارد؛ به همین علت اگر به فروش رسد، امکان اعاده آن ممکن نیست. چون در صورت نقض حکم در نتیجه اعاده دادرسی، نمی‌توان به سهولت مزایده را باطل و مال را برگرداند. چون این درست است که وفق ماده ۳۹ ق.ا.ا.م اگر حکمی که مورد اجرا قرار گرفته بر اثر اعاده دادرسی نقض گردد (ماده ۴۳۸ ق.آ.د.م)، عملیات اجرایی به دستور دادگاه اعاده و به حالت قبل از اجراء بر خواهد گشت، ولی این امر الزاماً به مفهوم ابطال عملیات و جریان مزایده نیست. چون نقض حکم مورد اعاده دادرسی، جهت ابطال جریان مزایده محسوب نمی‌شود (ماده ۱۴۳ ق.ا.ا.م).^{۱۷} ضمن آن که در صورت پذیرش این نظر، دیگر کسی به اعلان و آگهی مزایده اعتماد نکرده و در آن شرکت نخواهد کرد. تنها جهتی که موجب بی اعتباری جریان مزایده و ابطال اقدام مغایر با مقررات مزایده می‌شود، تخلف از مقررات مزایده و نحوه ارزیابی مال مورد فروش است (ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م).^{۱۸} همین دلیل کافی است تا دادگاه به این تشخیص و نتیجه برسد که در صورت نقض حکم در پایان اعاده دادرسی، چون عین مال متعلق به محکوم علیه به جهت فروش آن در مزایده، قابل برگشت و اعاده به محکوم علیه نیست، جبران خسارت احتمالی ناشی از آن نیز ممکن نخواهد بود. به همین علت نیز با هیچ تأمینی نمی‌توان چنین خسارتی را تأمین و تدارک کرد؛ به واقع در این فرض باید گفت که امکان اخذ تأمین وجود ندارد. این ملاک عکس آن چیزی است که در مواد ۱۲۴ و ۳۲۱ ق.آ.د.م در باب تبدیل عین خواسته توقیف شده به

۱۷. ماده ۱۴۳ ق.ا.ا.م: «دادگاه در صورت احراز صحت جریان مزایده دستور صدور سند انتقال را به نام خریدار می‌دهد و این دستور قطعی است.»

۱۸. ماده ۱۴۲ ق.ا.ا.م: «شکایت راجع به تنظیم صورت ملک و ارزیابی آن و تخلف از مقررات مزایده و سایر اقدامات دادورز (مأمور اجرا) ظرف یک هفته از تاریخ وقوع به دادگاهی که دادورز (مأمور اجرا) در آنجا مأموریت دارد داده می‌شود. دادگاه در وقت فوق‌العاده به موضوع شکایت رسیدگی و در صورتی که شکایت را وارد و مؤثر دانست اقدامی را که بر خلاف مقررات شده است ابطال و دستور مقتضی صادر خواهد نمود. قبل از اینکه دادگاه در موضوع شکایت اظهارنظر نماید سند انتقال داده نمی‌شود.»

مال دیگر مصداق دارد.^{۱۹}

در مواردی که در جریان اجرای حکم، وجه نقدی از محکوم‌علیه توقیف می‌شود، اجرای حکم مزبور نمی‌تواند خسارتی بیش از وجه یاد شده و خسارت تاخیر آن ایجاد کند. بنابراین در این موارد چون خسارت احتمالی ناشی از اجرای حکم، در صورت نقض آن در پایان اعاده دادرسی، ممکن است، دادگاه می‌تواند تأمین مناسبی که به باور نگارنده معادل کل ارزش محکوم‌به وجه نقد مورد اجراء است از محکوم‌له اخذ و دستور ادامه عملیات اجرایی را بدهد. اما بر عکس چنانچه محکوم‌به، عین معین متعلق حق خواهان (محکوم‌له) باشد، اجرای حکم یعنی تحویل مال به محکوم‌له، الزاماً امکان جبران خسارت احتمالی محکوم‌علیه را در صورت نقض رأی مورد اعاده دادرسی، منتفی نمی‌کند. چون قرار نیست که عین محکوم‌به در جریان اجرای حکم، فروخته شود، بلکه به محکوم‌له تسلیم و تحویل خواهد شد. اگرچه این احتمال وجود دارد که محکوم‌له خود به انتقال و فروش مال یاد شده پس از تحویل آن دست بزند، ولی این احتمال به حدی نیست که جبران خسارت احتمالی را غیرممکن یا متعذر ساخته و از ادامه اجرای حکم جلوگیری به عمل آورد. در این موارد نیز محکوم‌له باید تأمینی را به تشخیص دادگاه بسپرد که کل ارزش عین محکوم‌به و خسارت تاخیر تادیه و خسارات مربوط به اعاده آن را نیز پوشش دهد.

گفتار سوم: توقف اجرای حکم در نتیجه تجویز اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه

آنچه در مطالب گذشته بیان شد، چگونگی توقف اجرای حکم با صدور قرار قبولی اعاده دادرسی از ناحیه دادگاه صادرکننده حکم قطعی است. اما در مقررات جاری تصمیم و تشخیص دیگری نیز به چشم می‌خورد که از ناحیه مقام دیگری اتخاذ و به منزله قبولی دادخواست اعاده دادرسی است. این مقام همان رئیس قوه قضائیه است که قانونگذار ایران با تصویب قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴^{۲۰} و همچنین قانون تفسیر ماده ۱۸ اصلاحی

۱۹. نهرینی، «تصمیم دادگاه بر رفع اثر از دستور موقت»، صص ۳۵۰ تا ۳۵۷.

۲۰. قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۲۴ دی ۱۳۸۵:

«ماده واحده - ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۷ به شرح

زیر اصلاح می‌شود:

مزبور مصوب ۱۳۸۷/۹/۱۰،^{۲۱} تشخیص او را در طریق اعاده دادرسی هم به عنوان تحقق یکی از جهات اعاده دادرسی برشمرده و هم آن را تجویز اعاده دادرسی تلقی کرده است. پس از این تشخیص، دو اثر مهم بر آن بار می‌شود که یکی عبور از مرحله اول اعاده دادرسی یعنی قبولی دادخواست اعاده دادرسی است که از آن به تجویز اعاده دادرسی تعبیر شده، و دیگری توقف اجرای حکم قطعی مورد اعاده دادرسی به ترتیب مقرر در قانون و حسب قواعد حاکم بر اعاده دادرسی در امور مدنی است. در این قسمت به این دو مورد خواهیم پرداخت.

ماده ۱۸- آراء غیرقطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان است که در قانون آیین دادرسی ذکر گردیده، تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آراء قطعی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه قضائیه خلاف بین شرع باشد که در این صورت این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می‌شود.

تبصره ۱- مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود.

تبصره ۲- چنانچه دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و رؤسای کل دادگستری استان‌ها مواردی را خلاف بین شرع تشخیص دهند مراتب را به رئیس قوه قضائیه اعلام خواهند نمود.

تبصره ۳- آراء خلاف بین شرع شعب تشخیص، در یکی از شعب دیوان عالی کشور رسیدگی می‌شود.

تبصره ۴- پرونده‌هایی که قبل از لازم‌الاجراء شدن این قانون به شعب تشخیص وارد شده است مطابق مقررات زمان ورود رسیدگی می‌شود.

پس از رسیدگی به پرونده‌های موجود، شعب تشخیص منحل می‌شود.

تبصره ۵- آرائی که قبل از لازم‌الاجراء شدن این قانون قطعیت یافته است حداکثر ظرف سه ماه و آرائی که پس از لازم‌الاجراء شدن این قانون قطعیت خواهد یافت حداکثر ظرف یک ماه از تاریخ قطعیت قابل رسیدگی مجدد مطابق مواد این قانون می‌باشد.

تبصره ۶- از تاریخ تصویب این قانون ماده (۲) قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ و سایر قوانین مغایر لغو می‌شود.

قانون فوق مشتمل بر ماده واحده در جلسه علنی روز یکشنبه مورخ بیست و چهارم دی ماه یک هزار و سیصد و هشتاد و پنج مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۴ به تأیید شورای محترم نگهبان رسید.

رئیس مجلس شورای اسلامی - غلامعلی حداد عادل.

۲۱. قانون تفسیر ماده ۱۸ اصلاحی مصوب ۱۳۸۷/۹/۱۰: نظر مجلس شورای اسلامی: «تشخیص رئیس قوه قضائیه به معنای تجویز اعاده دادرسی است و پرونده در مورد آرائی که در سابق از شعب تشخیص صادر گردیده به شعب دیوان عالی کشور و در سایر موارد به مرجع صالح جهت رسیدگی ماهوی و صدور رأی مقتضی ارجاع می‌گردد.»

بند اول: تجویز اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه

اولین اثر تشخیص رئیس قوه قضائیه در مخالفت بین رأی قطعی معترض‌عنه با شرع، تأسیس و تحقق یک جهت برای اعاده دادرسی است. هرگاه این تشخیص تحقق یابد و در نظر مقام عالی فوق، مخالفت رأی با شرع احراز گردد، این جهت از اعاده دادرسی نیز تحقق خواهد یافت و درخواست اعاده دادرسی متقاضی با استفاده و استناد به این جهت فوق‌العاده، به جریان می‌افتد.

در این فرض جهتی که دارای موضوعی مشخص و معین مانند موضوع جهات هفت‌گانه در مواد ۴۲۶ و ۲۷۲ قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری باشد، به چشم نمی‌خورد، بلکه تعیین موضوع این جهت در اختیار و به تشخیص رئیس قوه قضائیه نهاده شد تا مقام مزبور پس از بررسی پرونده و حکم معترض‌عنه، چنانچه مخالفت بین آن را با یکی از احکام مزبور شرعی (اعم از احکام و نصوص قانونی) تشخیص و احراز نمود، آن را اعلام و به منظور رسیدگی در قالب و از مجرای اعاده دادرسی، به مرجع صالح ارجاع دهد. پس اولین و مهم‌ترین اثری که تشخیص رئیس قوه قضائیه در احراز مخالفت بین رأی قطعی معترض‌عنه با شرع به جا خواهد گذاشت، تحقق سبب و جهتی به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی است. از این زمان است که این جهت فوق‌العاده به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی ایفای نقش می‌کند.

در زمانی که متقاضی و محکوم‌علیه، در خواست خود را جهت نقض حکم قطعی معترض‌عنه، به رئیس قوه قضائیه یا دفاتر رؤسای دادگستری استان‌ها یا دادستانی کل کشور یا حوزه نظارت قضایی ویژه تقدیم می‌کند، هنوز جهت مشخص و معینی برای اعتراض در اختیار ندارد و شاید حتی موضوع آن جهت را خود نیز نمی‌داند. این جهت زمانی تجلی و تعیین می‌یابد که این مخالفت بین از سوی رئیس قوه قضائیه احراز و تشخیص داده شود.^{۲۲}

تشخیص رئیس قوه قضائیه به نوعی حسب آنچه که در مذاکرات مجلس اعلام گشته و در نهایت منجر به صدور بخشنامه و حتی تصویب نظر تفسیری مجلس گردیده، تجویز و یا قبول اعاده دادرسی نیز محسوب می‌گردد. اما بهتر است اثر این تشخیص را تجویز بدانیم و آن دو (یعنی تشخیص و تجویز) را دارای یک ماهیت شناسیم. چه وقتی رئیس قوه قضائیه مخالفت بین رأی با شرع را احراز کرده و

۲۲. نهرینی، «اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه»، صص ۹۷ و ۹۸.

تشخیص خویش را به منظور رسیدگی به اعاده دادرسی به مرجع صالح منعکس می‌سازد، این تشخیص موجب می‌شود که پرونده مستقیماً جهت رسیدگی ماهوی به مرجع صالح به رسیدگی به اعاده دادرسی ارجاع و تحت رسیدگی قرار گیرد. بنابراین ارجاع مستقیم به دادگاه صالح به منظور رسیدگی ماهوی، حکایت از آن دارد که تشخیص رئیس قوه، اثر تجویز و قبول اعاده دادرسی را از خود بر جای گذاشته و مرحله اول خود را در رسیدگی دو مرحله‌ای در اعاده دادرسی، طی کرده است. همچنین می‌توان بر آن بود که تشخیص رئیس قوه قضائیه این اثر را نیز به بار می‌آورد که به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و این جهت فوق‌العاده از اعاده دادرسی، تبلور یافته و در اعاده دادرسی، مورد استناد متقاضی یا محکوم‌علیه قرار گیرد که در بالا به آن اشاره شد.

قانونگذار در اعاده دادرسی در امور مدنی و کیفری، مرحله اول رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی را، رسیدگی مقدماتی به جهت مورد درخواست مزبور قرار داده تا مرجع صالح به رسیدگی بدون ورود به ماهیت حکم معترض‌عنه، نخست با انطباق جهت مورد تقاضای اعاده دادرسی با یکی از جهات هفت‌گانه ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک و ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، در صورت احراز، به قبول و تجویز اعاده دادرسی رأی داده و سپس همان مرجع (در امور مدنی) و یا مرجع دیگر (در امور کیفری) وارد رسیدگی ماهوی شده و بر نقض حکم معترض‌عنه یا رد درخواست اعلام رأی کند. چنانچه درخواست در مرحله اول منطبق با جهت اعاده دادرسی مورد استناد نبود، در همان مرحله اول، به رد درخواست اعاده دادرسی رأی داده و دیگر نوبت به رسیدگی ماهوی نخواهد رسید (مادتین ۲۷۴ و ۲۷۵ ق.آ.د.ک و تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م).

اینکه تشخیص رئیس قوه قضائیه، اثر تجویز و پذیرش اعاده دادرسی در امور کیفری و یا قرار قبول اعاده دادرسی در امور مدنی را از خود بر جای خواهد گذاشت یا خیر، پس از تصویب ماده ۱۸ اصلاحی قانون سال ۱۳۸۵، مورد تردید و مناقشه قرار گرفت. چون متن ماده ۱۸ اصلاحی سال ۱۳۸۵ و تبصره‌های آن در این زمینه ساکت بود.

اداره حقوقی قوه قضائیه بر پایه ماده ۱۸ اصلاحی سال ۱۳۸۵ در نظریه‌ای قابل انتقاد و بدون مستند، میان پرونده‌ها و احکام حقوقی و کیفری تفاوت و تمایز قایل شد و دو نتیجه مختلف به دست داد، بدون آن که بتوان چنین تمایزی را صریحاً یا تلویحاً از ماده ۱۸ اصلاحی استخراج و استنباط نمود؛ بدین ترتیب که از یکسو تشخیص رئیس قوه

قضائیه دایر بر مخالفت بین رأی کیفری با شرع را تجویز اعاده دادرسی تلقی نکرده و پذیرش و تجویز اعاده دادرسی را پس از تشخیص رئیس قوه قضائیه بر عهده دیوان عالی کشور نهاده است و از سویی دیگر در پرونده‌ها و احکام حقوقی، صرف تشخیص رئیس قوه قضائیه را به منزله تجویز و قبول اعاده دادرسی محسوب و دادگاه صادر کننده حکم قطعی معترض‌عنه را مکلف به ورود در ماهیت دانسته است.^{۲۳}

رئیس قوه قضائیه در ماده ۹ آیین‌نامه و دستورالعمل اجرایی ماده ۱۸ اصلاحی مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵^{۲۴} و همچنین مواد ۱ و ۳ بخشنامه مورخ ۱۳۸۷/۳/۲۷^{۲۵} خود صریحاً این تشخیص را دارای اثر تجویز اعاده دادرسی اعلام نمود. شاید روش درست

۲۳. نظریه مشورتی شماره ۷/۴۳۱ مورخ ۱۳۸۷/۲/۳ اداره کل حقوقی قوه قضائیه: «۱ - تشخیص این که رأی صادره خلاف بین شرع می‌باشد یا خیر، در امور کیفری بر عهده رئیس قوه قضائیه است که با توجه به مقررات ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و آیین‌نامه اجرایی آن اتخاذ تصمیم می‌نماید. اما پذیرش اعاده دادرسی و ارجاع پرونده به شعبه هم عرض صادرکننده دادنامه قطعی بر عهده دیوان عالی کشور است. ۲ - در پرونده‌های حقوقی پس از تشخیص ریاست قوه قضائیه مبنی بر این که رأی صادره خلاف بین شرع است کافی برای دادگاه صادر کننده حکم قطعی می‌باشد که وفق مقررات قانون آیین دادرسی به آن رسیدگی نماید. در این مورد نیاز به تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی نخواهد بود. به عبارت دیگر صرف پذیرش اعاده دادرسی از ناحیه ریاست قوه قضائیه کافی برای رسیدگی مجدد با رعایت مقررات آیین دادرسی در خصوص اعاده دادرسی در دادگاه صادر کننده حکم قطعی خواهد بود و دادگاه مکلف است به ماهیت دعوی رسیدگی و رأی مقتضی صادر کند.» به نقل از غلامرضا شهری، محمد خرازی، غلامحسین افتاده و حسن اسداللهی - مجموعه نظرهای مشورتی اداره کل امور حقوقی قوه قضائیه در مسائل مدنی از سال ۱۳۸۷ - ۱۳۶۲ - انتشارات روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران - چاپ اول - تابستان ۱۳۸۸ - ص ۱۷۵.

۲۴. ماده ۹ آیین‌نامه و دستورالعمل اجرایی ماده ۱۸ اصلاحی قانون مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵ رئیس قوه قضائیه: «چون به استناد ماده ۱۸ اصلاحی به رئیس قوه قضائیه اختیار داده شده پس از تشخیص خلاف بین شرع بودن حکم، تصمیم به تجویز اعاده دادرسی گرفته و پس از اتخاذ این تصمیم...» به نقل از روزنامه رسمی شماره ۱۸۰۵۶ - ۱۳۸۵/۱۳/۲ - ص ۴ و ۵.

۲۵. ماده (بخشنامه شماره ۱/۸۷/۳۱۳۷ مورخ ۱۳۸۷/۳/۲۷ رئیس قوه قضائیه: «تشخیص رئیس قوه قضائیه مستقیماً و رأساً و یا از طریق موافقت با پیشنهاد مشاوران خویش یا قضات شاغل در حوزه نظارت قضایی ویژه دایر به اعمال ماده بالا، با توجه به مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی در جلسه ۲۸۶ منتشره در روزنامه رسمی ۱۸۰۳۸ - ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ (که قانون فوق مبنیاً بر آن تصویب شده است) فی نفسه مجوز اعاده دادرسی تلقی می‌شود، بنابراین در پرونده‌های کیفری مشمول آن ماده به صدور مجوز مجدد از ناحیه دیوان عالی کشور و در پرونده‌های حقوقی به صدور قرار قبولی اعاده دادرسی توسط دادگاه صادر کننده حکم، نیازی ندارد. بدیهی است اختیار دیوان عالی کشور در پرونده‌های کیفری و اختیار دادگاه صادر کننده حکم در پرونده‌های حقوقی، نسبت به سایر جهات اعاده دادرسی مقرر در قوانین آیین دادرسی مربوط (غیر از آرای خلاف بین شرع مشمول ماده بالا) کماکان پابرجاست.»

در قانونگذاری آن بود که تشخیص رئیس قوه قضائیه، اثر تجویز و پذیرش و یا قبول اعاده دادرسی را به همراه نداشته باشد و تشخیص وی همان تحقق جهت اعاده دادرسی بشمار آید؛ با این ترتیب با تجلی و تحقق این جهت از اعاده دادرسی، درخواست متقاضی به ضمیمه تشخیص رئیس قوه وارد مرحله اول رسیدگی به اعاده دادرسی بمنظور قبول و تجویز و یا رد آن در مرجع صالح می‌شد. به همین علت نیز برخی از حقوقدانان در نظریه تفسیری که مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۸۷/۹/۱۰ ارائه و به تصویب رساند، مخالفت خویش را اعلام داشتند.^{۲۶}

نگاهی به مذاکرات مجلس شورای اسلامی این حقیقت را نشان می‌دهد که واضعان این قانون نیز حسب آنچه که مخبر کمیسیون قضایی و حقوقی اعلام داشته بود، نظر بر پذیرش و تجویز اعاده دادرسی به عنوان اثر تشخیص رئیس قوه قضائیه داشتند.^{۲۷} ولی این نظر را علی‌رغم اهمیت و ضرورت تصریح به آن، در ماده ۱۸ اصلاحی قانون ذکر نکردند.

در مذاکرات مجلس که مقرر بوده تا به موضوع استفساریه دایر بر تشخیص رئیس قوه قضائیه به عنوان تجویز و قبول اعاده دادرسی یا عدم آن، پاسخ داده شود، تشخیص مقام مزبور، درخواست اعاده دادرسی نیز محسوب گشت و این عنوان (درخواست رئیس قوه) هم در نظر نماینده موافق با تفسیر تشخیص رئیس قوه به عنوان تجویز اعاده دادرسی و هم در اعلام نظر نماینده دولت، به وضوح بیان شد.^{۲۸}

۲۶. دکتر سید محمود کاشانی، کلاف سر درگم تجدیدنظرخواهی، روزنامه اعتماد ملی مورخ ۱۳۸۷/۹/۳۰، شماره ۸۱۶ سال سوم، صص ۱ و ۳.

۲۷. اظهارات آقای حسن سلیمانی مخبر کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس: «... در اینجا ما گفتیم از طرف ریاست محترم قوه قضائیه به شعبه مربوط و ذی صلاح حسب مورد ارجاع می‌شود تا رسیدگی گردد، به معنای همان پذیرش جهت اعاده دادرسی هم هست. این ضبط شود، بعداً محاکم نگویند که آقا! این رسیدگی لازمه آن اول قبول اعاده دادرسی است، بعد ورود به رسیدگی. این پذیرش از نظر مجلس، از نظر این مصوبه به معنای قبول جهات اعاده دادرسی و ارجاع به شعبه مربوط حسب مورد برای رسیدگی است. بنابراین دیگر شعب از رسیدگی به اینکه آن جهت را به عنوان جهت اعاده دادرسی قبول کنند، معاف هستند و حق این ورود را ندارد، بلکه باید فقط وارد رسیدگی و متن شوند و رسیدگی شان را انجام دهند...» به نقل از مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی در ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ جلسه ۲۸۶ دوره هفتم، اجلاس سوم، روزنامه رسمی شماره ۱۸۰۳۸، ص ۲۹ مشروح مذاکرات مجلس.

۲۸. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخ ۱۳۸۷/۹/۱۰، جلسه ۴۸ دوره هشتم، اجلاس سوم، سال ۱۳۸۸-۱۳۸۷ روزنامه رسمی شماره ۱۸۵۷۹، صص ۲۲-۲۰.

به هر رو، قانونگذار به این استفسار، پاسخ مثبت داد و در نظریه تفسیری که در ۱۳۸۷/۹/۱۰ ارائه و به تصویب رساند، تشخیص رئیس قوه قضائیه را به معنای تجویز اعاده دادرسی محسوب کرد.^{۲۹}

نظر تفسیری مجلس شورای اسلامی در ۱۳۸۷/۹/۱۰ به این اختلاف نظر پایان داد و به هر رو تشخیص رئیس قوه قضائیه را در مخالفت حکم قطعی معترض عنه با احکام شرع، تجویز و قبول اعاده دادرسی در امور کیفری و مدنی نیز به شمار آورد. به نظر می‌رسد تفسیر یاد شده نه با آنچه که در مذاکرات مجلس به تاریخ ۱۳۸۷/۹/۱۰ آمده، بلکه با طبع این جهت از اعاده دادرسی منطبق و سازگار است. چه مرحله اول رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی که از سوی مرجع صالح (دادگاه در امور مدنی و دیوان عالی کشور در امور کیفری) نسبت به هر یک از جهات هفت‌گانه در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م و ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک، صورت می‌پذیرد اصولاً بر مبنای یک جهت قانونی و مشخص است که در عداد آن جهات هفت‌گانه قرار داشته و مرجع صالح در مرحله اول رسیدگی خود، وظیفه دارد تا به انطباق جهت یا جهات استنادی در درخواست متقاضی با جهت یا جهاتی که در قانون پیش‌بینی شده پرداخته و در صورت احراز این انطباق به تجویز و قبول درخواست اعاده دادرسی و در صورت احراز نکردن آن، به رد درخواست اعلام رأی کند. در حالی که جهت مورد نظر در موضوع ماده ۱۸ اصلاحی قانون، یک جهت روشن و معین نیست تا مرجع صالح بتواند دست به این انطباق زده و به قبول یا رد آن، رأی دهد. بلکه تجلی و تحقق این جهت فوق‌العاده و غیر معمول، متوقف و موکول به نظر و تشخیص رئیس قوه قضائیه است و مادام که او حکم شرعی یا حکم مسلم فقهی را از منابع فقه و شرع استخراج و اعلام نکند و رأی معترض عنه را با آن تطبیق ندهد، جهت مورد نظر تشخیص و تعیین نمی‌یابد تا نوبت به این مرحله یعنی تطبیق برسد. بنابراین، تنها شخصی که در این مقام و در این مرحله از شکایت

۲۹. قانون تفسیر ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۷/۹/۱۰: موضوع استفساریه: «ماده واحده - آیا تشخیص مغایرت بین آراء مورد اعتراض با شرع توسط رئیس قوه قضائیه به معنای قبول و تجویز اعاده دادرسی محسوب و کلیه شعب مرجع الیه (دادگاه‌های عمومی، تجدید نظر و دیوان عالی کشور و نظامی) مکلف به رسیدگی ماهوی به موضوع و انشاء رأی می‌باشند یا خیر؟

نظر مجلس: تشخیص رئیس قوه قضائیه به معنای تجویز اعاده دادرسی است و پرونده در مورد آرای که در سابق از شعب تشخیص صادر گردیده به شعب دیوان عالی کشور و در سایر موارد به مرجع صالح جهت رسیدگی ماهوی و صدور رأی مقتضی ارجاع می‌گردد.» به نقل از روزنامه رسمی شماره ۱۸۶۰۱ مورخ ۱۳۸۷/۱۰/۱۶، ص ۶.

فوق‌العاده، بر این جهت و طریق آن آگاه و مطلع است، شخص رئیس قوه قضائیه می‌باشد. به همین علت نیز مقام عالی قضایی یاد شده، در بررسی درخواست اعاده دادرسی و حکم معترض‌عنه و مطابقت آن با احکام و موازین شرعی، مناسب‌ترین گزینه صالح برای رسیدگی به این مرحله مقدماتی به شمار می‌آید.^{۳۰}

بند دوم: چگونگی توقف اجرای حکم مدنی پس از تشخیص و تجویز رئیس قوه قضائیه

از دیگر آثار تشخیص رئیس قوه قضائیه بر مخالفت بین حکم با شرع، توقف اجرای حکم قطعی معترض‌عنه است. این فرض در جهات هفت‌گانه اعاده دادرسی، اصولاً پس از صدور قرار قبولی اعاده دادرسی در امور مدنی (ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م) و رأی به تجویز و پذیرش اعاده دادرسی در امور کیفری (ماده ۲۷۵ ق.آ.د.م) به عمل می‌آید. ماده ۱۸ اصلاحی قانون سال ۱۳۸۵ در باب توقف اجرای حکمی که مخالفت بین آن با شرع از سوی رئیس قوه قضائیه احراز و تشخیص گردیده، متضمن هیچ‌گونه نصّ و حکمی نیست. اما از آنجا که تشخیص رئیس قوه یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و نتیجه این تشخیص نیز لاجرم تجویز و قبول اعاده دادرسی است، بنابراین امکان توقف اجرای حکم معترض‌عنه به واسطه تجویز و قبول اعاده دادرسی از سوی مقام مزبور، فراهم می‌شود. لیکن باید دید که آیا دستور به توقف اجرای احکام نیز در صلاحیت همین مقام (رئیس قوه) است یا خیر؟

تشخیص رئیس قوه قضائیه به موجب ماده ۱۸ اصلاحی قانون سال ۱۳۸۵، از جهات اعاده دادرسی شمرده شده و در واقع به استثناء آنچه که در متن ماده ۱۸ اصلاحی و تبصره‌های آن آمده، از مقررات عمومی مقرر در ماده ۴۲۶ به بعد ق.آ.د.م تبعیت می‌کند. پس قواعد و احکام ناظر بر توقف اجرای حکم دادگاه که در ماده ۴۲۶ به بعد ق.آ.د.م پیش‌بینی شده بر متوقف شدن اجرای حکم مدنی حاکمیت خواهد داشت.

اولین نکته‌ای که در این خصوص به ذهن می‌رسد، سکوت ماده ۱۸ اصلاحی در باب امکان توقف اجرای حکم به دستور رئیس قوه قضائیه است و مستند یادشده در این مورد، متضمن هیچ‌گونه حکمی نیست. به همین علت چاره‌ای نیست جز اینکه از مقررات قانون آیین دادرسی مدنی پیروی شود. بنابراین اصولاً از این حیث باید از ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م کمک گرفت و توقف اجرای حکم قطعی معترض‌عنه را پس از تشخیص و تجویز رئیس قوه قضائیه، براساس آن مستند قانونی به انجام رسانده و جلوی اجرای

۳۰. فریدون نهرینی، اعاده دادرسی به تشخیص رییس قوه قضائیه، صص ۱۰۰ تا ۱۰۵.

آن را گرفت. نخست باید به این نکته مهم توجه کرد که توقف اجرای حکم مدنی در صورتی امکان‌پذیر است که اجرای حکم شروع نشده و یا اگر آغاز گردیده، به پایان نرسیده باشد.

ماده ۹ آیین‌نامه اجرائی ماده ۱۸ اصلاحی مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵ در این باره ضمن توجه دادن به مقررات مربوط به اعاده دادرسی، رئیس قوه را براساس اختیارات حاصله از ماده ۱۸ اصلاحی مجاز نموده تا در صورت ضرورت و لزوم، براساس مقررات اعاده دادرسی اجرای حکم را متوقف سازد.^{۳۱}

اینکه به موجب ماده ۹ آیین‌نامه اجرائی به رئیس قوه اختیار توقف اجرای حکم معترض‌عنه داده شده، به نظر در امور مدنی با منطوق ماده ۱۸ اصلاحی و همچنین مقررات مربوط به اعاده دادرسی که به آن استناد و توجه گردیده، مطابقت ندارد. زیرا مطابق ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م عبارت: «... پس از صدور قرار قبولی آن به شرح ذیل اقدام می‌گردد: ...»، حکایت از آن دارد که توقف اجرای حکم قهراً انجام نمی‌شود بلکه باید مورد دستور قرار گیرد و دستور به توقف اجرای حکم نیز بر عهده دادگاهی است که حکم قطعی معترض‌عنه را صادر کرده و صلاحیت دارد تا نسبت به اعاده دادرسی مورد درخواست، رسیدگی ماهوی کند. بنابراین هرگاه قرار قبولی اعاده دادرسی صادر شود که در فرض ما، این امر با تشخیص رئیس قوه قضائیه به عنوان تجویز اعاده دادرسی، محقق و به بار می‌نشیند، متوقف کردن اجرای حکم معترض‌عنه، لاجرم امری است که در تکلیف و عهده دادگاه صالح به رسیدگی ماهوی قرار گرفته و آن دادگاه وظیفه دارد بدون اینکه به ارزیابی و بررسی آثار توقیف اجرای حکم بپردازد، به فوریت طبق بندهای الف و ب و ج ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م عمل کند؛ یعنی چنانچه محکوم‌به حکم معترض‌عنه، غیر مالی باشد اجرای حکم را سریعاً متوقف سازد مشروط به آنکه عملیات اجرائی به پایان نرسیده و قبل از اجرا یا در حین اجرا باشد. و هرگاه محکوم‌به

۳۱. ماده ۹ آیین‌نامه و دستورالعمل اجرائی ماده ۱۸ اصلاحی مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵ رئیس قوه قضائیه: «چون به استناد ماده ۱۸ اصلاحی به رئیس قوه قضائیه اختیار داده شد پس از تشخیص خلاف بین شرع بودن حکم، تصمیم به تجویز اعاده دادرسی گرفته و پس از اتخاذ این تصمیم در صورت ضرورت و لزوم با توجه به مقررات مربوط به اعاده دادرسی و رأی وحدت رویه شماره ۶۹/۸/۱-۵۳۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور اجرای حکم را متوقف و پرونده را جهت رسیدگی مجدد با عنایت به این تصمیم به مرجع صالح ارسال دارد لذا اقتضاء دارد هر سه مرجع بررسی کننده در پیشنهادها در خصوص توقف اجرای حکم و چگونگی جریان امر نیز اعلام نظر نمایند تا در موقع تصمیم‌گیری مشکلی پیش نیاید.»

مالی است و امکان اخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی باشد، دادگاه به تشخیص خود از محکوم‌له تأمین مناسب اخذ و بدون اینکه اجرای حکم را متوقف کند، اجرای آن ادامه می‌یابد.

البته به نظر می‌رسد قوه قضائیه با تصویب بند ۷ بخشنامه مورخ ۱۳۸۷/۳/۲۷ به نوعی در جهت ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م گام برداشته و مفاد ماده ۹ آیین‌نامه اجرائی سال ۱۳۸۵ را در باب توقف اجرای احکام مدنی، تعدیل کرده است؛ چه بموجب ماده ۷ بخشنامه یاد شده، مقرر داشته که در صورت قبول اعاده دادرسی در پرونده‌های حقوقی و تجویز آن از طرف رئیس قوه قضائیه، اجرای حکم طبق ضوابط مربوط به اعاده دادرسی (که به نظر همان ضوابط مقرر در ق.آ.د.م است)، متوقف می‌شود.^{۳۲} هر چند که متوقف نمودن اجرای حکم مدنی معترض عنه طبق ضوابط مربوط به اعاده دادرسی مدنی در ماده ۷ بخشنامه، به کیفیتی اگر در پرتو قسمت آخر ماده ۸ همان بخشنامه (ناظر به توقف اجرای حکم کیفری) دیده و تفسیر شود، به نوعی نظر اخیر را رد کرده، و توقف اجرای حکم معترض عنه در امور مدنی را نیز تحت اختیار و دستور رئیس قوه قضائیه در می‌آورد.

ولی توجه به این نکته ضروری است که متوقف کردن حکم قطعی معترض عنه در مورد محکوم‌به غیر مالی، لازم و ضروری است و جای هیچ تردید و تاملی باقی نمی‌گذارد. ولی در مورد محکوم‌به مالی چون ادامه عملیات اجرائی را قانونگذار موکول به اخذ تأمین مناسب کرده و در صورت امکان اخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی، توقف آن را جایز ندانسته، بنابراین در چنین مواردی جز دادگاه صالح یعنی دادگاه صادرکننده حکم قطعی معترض عنه، مرجع دیگری نمی‌تواند میزان تأمین را تعیین کرده و از محکوم‌له برای ادامه اجرای حکم مزبور، تأمین مناسب بگیرد.^{۳۳} به همین علت نیز در مورد محکوم‌به مالی، رئیس قوه قضائیه هرگاه حکم معترض عنه را مخالف بین با شرع تشخیص داده و به قبولی و تجویز آن جهت اعاده دادرسی، رأی دهد، صلاحیت

۳۲. ماده ۷ بخشنامه شماره ۱/۸۷/۳۱۳۷ - ۱۳۸۷/۳/۲۷ رئیس قوه قضائیه: «صرف تقاضای محکوم‌علیه به استناد ماده ۱۸ در پرونده‌های حقوقی که حکم قطعی صادر شده و لازم الاجراء می‌باشد نبایستی موجب توقف اجرای حکم حقوقی گردد و قضات اجرای احکام پرونده‌های حقوقی بایستی سریعاً طبق ضوابط، احکام قطعی صادره را اجراء نمایند. بدیهی است در صورت قبول اعاده دادرسی و تجویز آن از طرف رئیس قوه قضائیه، اجرای حکم طبق ضوابط مربوطه به اعاده دادرسی متوقف می‌شود.»

۳۳. نهرینی، «تصمیم دادگاه بر رفع اثر از دستور موقت»، صص ۳۲۶ تا ۳۳۲.

تعیین تأمین مناسب و اخذ آن را از محکوم‌له به منظور ادامه عملیات اجرائی نخواهد داشت.^{۳۴}

از طرفی دیگر روشن است که هرگاه محکوم‌له حاضر به تودیع خسارت احتمالی موضوع بند ب ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م نباشد، دادگاه صالح باید در مورد محکوم‌به مالی، قرار توقف اجرای حکم قطعی را صادر کند. صلاحیت دادگاه در صدور دستور و یا قرار توقف اجرای حکم قطعی با مقررات قانون اجرای احکام مدنی نیز مطابقت دارد.^{۳۵}

گفتار چهارم: توقف اجرای حکم در حقوق تطبیقی

توقف اجرای حکم از منظر حقوق تطبیقی به ویژه در نظام حقوقی و دادرسی کامن‌لا از اهمیت بسیاری برخوردار است. در نظام دادرسی و اجرایی یاد شده به منظور ایستایی اجرای حکم از عناوین متعددی مانند تاخیر اجرای حکم، تعطیل اجرای حکم و یا قطع اجرای حکم استفاده نمی‌شود، بلکه تنها یک اصطلاح وجود دارد که به نظر بیشتر می‌توان آن را معادل توقف اجرای حکم^{۳۶} گرفت. این موارد اختصاص به یکی از جهات توقف و ایستایی اجرای حکم دادگاه ندارد و بنابراین در مورد اعاده دادرسی^{۳۷} نیز می‌توان از توقف اجرای حکم استفاده کرد؛ در این خصوص کافی است یکی از جهات توقف اجرای حکم از ناحیه محکوم‌علیه نزد مرجع صالح ابراز و اثبات گردد. آنگاه مرجع مزبور به توقف اجراء دستور خواهد داد. افزون بر آن دیده شده که در برخی آراء دادگاه‌ها پس از تجدیدنظرخواهی، توقف اجرای حکم را به علت احتمال موفقیت تجدیدنظرخواه در نقض حکم مورد تجدیدنظر پذیرفته اند. اینک به اجمال نحوه توقف و تعلیق اجرای حکم را در نظام دادرسی و اجرایی کامن‌لا بررسی نموده و سپس در مورد توقف اجرای حکم در نتیجه اتخاذ یکی از طرق شکایت از آراء خواهیم پرداخت.

۳۴. نه‌رینی، «اعاده دادرسی به تشخیص رییس قوه قضائیه»، صص ۱۱۰ تا ۱۱۳.

۳۵. ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶/۸/۱: «دادورز (مأمور اجراء) بعد از شروع به اجراء نمی‌تواند اجرای حکم را تعطیل یا توقیف یا قطع نماید یا به تأخیر اندازد مگر به موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را داده یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تأخیر اجرای حکم را دارد یا با ابراز رسید محکوم‌له دایر به وصول محکوم‌به یا رضایت کتبی او در تعطیل یا توقیف یا قطع یا تأخیر اجراء».

36. Stay of Execution

37. Reconsideration, Reopening Proceeding, Retrial, Rehearing

بند اول: مفهوم توقف و تعلیق اجرای حکم دادگاه^{۳۸}

در حقوق انگلستان توقف اجرای حکم، به قراری تعبیر شده است که اجرای قرار دادگاه^{۳۹} را معلق می‌کند. در دادگاه عالی،^{۴۰} توقف و ایستایی اجرای حکم نسبت به قرار توقیف و فروش اموال مدیون به منظور تأمین محکوم به^{۴۱} می‌تواند مشروط به این شرط که محکوم علیه یا مدیون،^{۴۲} محکوم به^{۴۳} را با اقساط معین^{۴۴} پرداخت می‌کند، صادر شود. بر خلاف دادگاه‌های کانتی (بدوی)،^{۴۵} دادگاه‌های عالی اختیار و صلاحیت دیگری ندارند تا بر آن مبنا بتوانند به پرداخت اقساطی محکوم به، دستور دهند.^{۴۶} به واقع اصطلاح توقف و تعلیق اجرای حکم^{۴۷} که ما از آن به ایستایی اجرای حکم تعبیر نمودیم، در حقوق کشورهای تابع سیستم کامن‌لا، ناظر به قراری است که از دادگاه صادر می‌شود تا به طور موقت، اجرای حکم همان دادگاه یا قرار دادگاه دیگری را معلق و متوقف سازد. واژه «اجراء»^{۴۸} الزاماً به مفهوم مجازات اعدام و مرگ^{۴۹} نیست. تعلیق اجرای حکم به طور خودکار می‌تواند در اجرای قانون یا بنحو قراردادی و تراضی طرفین، هنگامی که طرفین در یک قضیه مدنی یا کیفری^{۵۰} توافق می‌کنند که اجرای حکم برای مدت معینی صورت نپذیرد، رخ دهد. چنانچه یک طرف رای، از تصمیمی، تجدید نظرخواهی کند، هر رایی که توسط دادگاه اصلی^{۵۱} صادر شود، ممکن است تا زمانی که تجدیدنظر از رأی اتخاذ و صادر می‌گردد، اجرای حکم مورد تجدیدنظر نیز معلق و متوقف گردد.^{۵۲}

بند دوم: اثبات جهات توقف اجرای حکم توسط محکوم علیه

برای این که بتوان اجرای حکمی را در نظام کامن‌لا متوقف کرد، محکوم علیه باید دلایل و جهاتی را ارائه کند که به موجب آن درخواست وی دایر بر توقف اجرای حکم را

38. Stay of Execution
 39. The execution of the order of a court
 40. High court
 41. Writ of fieri facias
 42. Debtor
 43. Judgment debt
 44. Specified instalments
 45. County court
 46. Martin, *Dictionary of Law*, p 447.
 47. Stay of execution
 48. Execution
 49. The Death Penalty
 50. Civil or Criminal cases
 51. Original Court
 52. en.wikipedia.org/stayofexecution

موجه سازد. محکوم‌علیهی که قادر به پرداخت محکوم‌به نیست یا مدعی است که اجرای قرار، از جهات دیگری ناروا و غیرعادلانه است، می‌تواند درخواست توقف اجرای حکم را با استناد به آن جهات مطرح سازد. چنین تقاضایی باید بر پایه بخش ۲۳ قواعد دادرسی مدنی^{۵۳} انجام پذیرد و الزاماً باید با ادای شهادت شهود^{۵۴} یا ادای شهادت به قید سوگند^{۵۵} که مثبت جهات متکی بر آن است، مدلل و پوشش داده شود، و معمولاً باید حاوی بیان کاملی از اموال و دارایی مدیون^{۵۶} نیز باشد. غالباً نتیجه یک تقاضای موفقیت‌آمیز، توقف اجرای حکم تا زمان پرداخت محکوم به به طریق اقساطی^{۵۷} است.^{۵۸}

بند سوم: توقف اجرای حکم به سبب احتمال موفقیت در شکایت از حکم

در حقوق کامن‌لا دیده شده که وقتی در یکی از طرق شکایت مانند مرحله رسیدگی به تجدیدنظر حسب نگاه اجمالی که دادگاه به پرونده مورد رسیدگی تجدیدنظر می‌اندازد، احتمال نقض حکم تجدیدنظرخواسته می‌رود، می‌تواند به توقف اجرای حکم دستور دهد. این مطلب در اعاده دادرسی از حکمی که از دادگاه تجدیدنظر نیز صادر شده، به طریق اولی صادق است.

به عبارت دیگر در حقوق انگلستان زمینه بازگشایی مرحله تجدیدنظر^{۵۹} نیز فراهم است. به موجب ماده ۵۲/۱۷ قانون دادرسی مدنی انگلستان^{۶۰} و آنچنان که در پرونده تیلور علیه لورنس^{۶۱} تأکید شده، حتی با وجود تأیید رأی در مرحله عالی، دادگاه تجدیدنظر و دادگاه عالی قادر است تا مرحله تجدیدنظر را که پایان پذیرفته، در شرایط و اوضاع و احوال استثنایی، بازگشایی کند. این صلاحیت در بازگشایی و از سر گرفتن دادرسی، بر پایه صلاحیت ذاتی دادگاه^{۶۲} است. رسیدگی مرحله تجدیدنظر که به پایان رسیده، می‌تواند در موارد زیر بازگشایی شده و از سر گرفته شود اگر:

الف- ضرورت پیدا کند که به منظور اجتناب از یک بی‌عدالتی واقعی، بازگشایی دادرسی مرحله تجدیدنظر صورت پذیرد. (مانند موردی که موضوعات و حقایق

53. Civil Procedure Rules

54. Witness statement

55. Affidavit

56. Debtors means

57. Payment of the judgment by instalments

58. Sime and French, *Civil Practice*, p. 934, No. 76.3.

59. Reopening appeals

60. Civil procedure rules

61. Taylor v. Lawrence 2003

62. The court's inherent Jurisdiction

جدیدی پس از اینکه دادگاه رأی خود را صادر می‌کند، کشف شود).

ب- اوضاع و احوال و شرایط استثنایی به وجود آید که به واسطه آن شرایط، شایسته و مناسب است تا رسیدگی تجدیدنظر از سرگرفته شود.

ج- طریق جبران خسارت مؤثری موجود و متصور نباشد. (بنابراین هر گاه بی‌عدالتی در دادرسی، بتواند به واسطه یک تجدید نظر فوری و قابل دسترس دیگر، جبران و ترمیم گردد، دادگاه، تجدیدنظر حاضر را بازگشایی نخواهد کرد).^{۶۳}

حال در تمامی مواردی که باب تجدیدنظرخواهی گشوده می‌شود، خواه به صرف تجدیدنظرخواهی از رأی نخستین و خواه بازگشایی تجدیدنظر پس از اعاده دادرسی از آن، تقاضای توقف اجرای حکم با اجتماع شرایطی امکان‌پذیر است.

به موجب مستند ۵۲/۷ قواعد دادرسی مدنی انگلستان، تقدیم و آغاز تجدیدنظرخواهی، قهراً تأثیری بر توقف اجرای حکم یا قرار تجدیدنظرخواسته^{۶۴} ندارد. با این وجود توقف اجرای آراء مزبور به طور معمول می‌تواند هم از دادگاهی که رأی مورد تجدیدنظرخواهی را صادر نموده درخواست شود و هم از دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به تجدیدنظر را دارد. در بررسی تقاضای توقف اجرای حکم، دادگاه‌ها بر اساس اصلی عمل می‌کنند که به موجب آن عموماً طرف دعوای برنده (محکوم‌له) برای مثال خواهان نباید از نتایج و منافع دعوا محروم گردد. در پرونده شرکت لینوتیپ علیه بیکر^{۶۵} قاضی لرد استاتون^{۶۶} بدین ترتیب استدلال کرد که اگر تجدیدنظرخواه^{۶۷} بدون توقف اجرای حکم، با یک خطر و تضییع مالی^{۶۸} مواجه شود، قرار توقف اجرای حکم را مشروط به آن که احتمال موفقیت^{۶۹} در تجدیدنظرخواهی برود، می‌توان صادر نمود. اگر چه دادگاه باید امتیازات طرفین را مقایسه و هم سنجی کرده و در اتخاذ تصمیم به صدور قرار توقف اجراء یا عدم آن، عقل سلیم و درایت^{۷۰} خود را بکار گیرد، ولی اجرا و به راه انداختن این اصل به این معنی است که در پرونده امر باید دلیل خوبی^{۷۱} برای محروم کردن طرف برنده دعوا (محکوم‌له) از منافع و نتایج حکمی که در مرحله

63. Sime, *A Practical Approach to Civil Procedure*, p. 520, No. 45.10.4.

64. Judgment or Order under appeal

65. Linotype – Hell Finance Ltd v. Baker (1993)

66. Staughton LJ

67. Appellant

68. Financial Ruin

69. Some Prospect of Success

70. Common Sense

71. Good Reason

نخستین^{۷۲} به نفع او صادر شده، وجود داشته باشد. در همین زمینه در پرونده شرکت وینچستر علیه پاین،^{۷۳} تجدیدنظرخواه می‌بایست شرایط و اوضاع و احوال خاصی را ثابت کند که آن شرایط موجب می‌شد تا موضوع پرونده از وضعیت عادی خارج گردد.^{۷۴}

نتیجه

اعاده دادرسی طریقی از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء به شمار می‌آید که با اجتماع شرایطی، موجب بازگشایی دعوی مضمول اعتبار امر مختوم می‌گردد. صرف درخواست و تقدیم دادخواست اعاده دادرسی به دادگاه صالح، اثر یا آثار ویژه‌ای را بر جای نمی‌گذارد؛ زیرا نمی‌توان به سهولت و به صرف اتخاذ یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء مانند اعاده دادرسی، اعتبار حکم قطعی را نادیده گرفت و آن را حتی به طور موقت از اثر انداخت. به همین علت قانونگذار در این روش و طریق شکایت از حکم، تمهیدی اندیشید تا در سایه آن بتوان با دقت بیشتری، دعوا و پرونده امر را که دادرسی آن خاتمه و قطعیت یافته، از نو گشود. در این نوع شکایت از حکم یعنی اعاده دادرسی، دو مرحله رسیدگی و دادرسی پیش‌بینی شد که بر یکدیگر ترتب دارند؛ بدین ترتیب که مرحله دوم آن که ناظر به رسیدگی ماهوی است، زمانی آغاز می‌شود که مرحله نخستین اعاده دادرسی منجر به صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی شود. اصولاً آثار مترتب بر اعاده دادرسی از این زمان است که به جریان افتاده و خود را نشان می‌دهد.

همان‌طور که گفته شد بر اعاده دادرسی و درخواست آن، آثار متفاوت و مختلفی بار می‌شود که از جمله می‌توان به رفع اثر از شمول اعتبار امر مختوم بر حکم قطعی، بازگشایی دعوا و جواز رسیدگی دوباره به آن در فرایند رسیدگی به شکایت از احکام، توقف رسیدگی فرجامی به جهت اقامه اعاده دادرسی و تقدم رسیدگی به آن بر رسیدگی فرجامی (تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م)، جواز رسیدگی دوباره توسط دادگاه صادر کننده حکم به عنوان استثنایی بر قاعده فراغ دادرسی (مادتین ۸ و ۴۳۳ ق.آ.د.م) و در نهایت توقف اجرای حکم قطعی معترض‌عنه در نتیجه صدور قرار قبولی اعاده دادرسی (ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م)، اشاره کرد. تمامی آثار یاد شده در صورتی بر دعوا مترتب شده و

72. The Fruits of its Judgment at first instance

73. Winchester Cigarette Machinery Ltd V. Payne (1993)

74. The City Law School, *Civil Litigation*, p. 365, No. 39.13.

به جریان می‌افتد که از دادگاه صادر کننده حکم قطعی، قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی صادر شود (تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م).

با قبول اعاده دادرسی از سوی دادگاه، اجرای حکم قطعی، در معرض توقف و تعلیق واقع و حسب این که محکوم به مالی باشد یا غیرمالی، توقف اجرای حکم وضعیتی متفاوت به خود می‌گیرد؛ به این ترتیب که چنانچه محکوم به غیرمالی باشد، اجرای آن با صدور قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی به فوریت متوقف شده و اجرای محکوم به مالی نیز در صورت تودیع تأمین مناسب از طرف محکوم به منظور جبران خسارت احتمالی، ادامه خواهد یافت. تشخیص توقف اجرای حکم در امور مالی بر عهده دادگاه بوده و موکول به تودیع تأمین مناسب است؛ بنابراین اگر به هر دلیلی جبران خسارت احتمالی ناشی از اجرای حکم در فرض نقض حکم معترض عنه، به تشخیص و نظر دادگاه ممکن نباشد و یا این که محکوم له حاضر به سپردن تأمین مناسب مورد نظر دادگاه نگردد، اجرای محکوم به مالی نیز با مانع قبولی مواجه و ضمن خروج از جریان اجرایی، متوقف خواهد شد.

اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه نیز دارای همین اثر است؛ با این تفاوت که تشخیص مقام مزبور در مخالفت بین رأی قطعی معترض عنه با شرع، به منزله تجویز و قبولی اعاده دادرسی است و بنابراین آثار مترتب بر اعاده دادرسی و از جمله توقف و تعلیق اجرای حکم معترض عنه نیز از هنگام اعلام تشخیص و نظر رئیس قوه قضائیه دایر بر خلاف شرع بودن رأی قطعی به بار می‌نشیند.

فهرست منابع

- شمس، عبدالله. آیین دادرسی مدنی: دوره بنیادین، ج ۲. چ ۲. تهران: انتشارات دراک، ۱۳۸۷.
- شمس، عبدالله. آیین دادرسی مدنی، ج ۲. چ ۱. تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱.
- کاشانی، سید محمود. «کلاف سر در گم تجدیدنظرخواهی». روزنامه اعتماد ملی (تهران)، ۳۰ آذر ۱۳۸۷.
- متین دفتری، احمد. آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، دوره دو جلدی، ج ۲. چ ۲. تهران: انتشارات مجلد، ۱۳۸۱.
- معین، محمد. فرهنگ فارسی، دوره شش جلدی، ج ۱. چ ۲۶. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۷.
- نهرینی، فریدون. «اصول حاکم بر اعاده دادرسی». مجله تحقیقات حقوقی ۵۵ (۱۳۹۰).
- نهرینی، فریدون. «تمییز نوع رأی دادگاه و آثار آن». مجله کانون وکلای دادگستری مرکز ۲۱۳ (۱۳۹۰).

نهرینی، فریدون. «اصول حاکم بر اعاده دادرسی». در: آیین اثبات و دادرسی (مجموعه مقالات حقوقی). تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۱.

نهرینی، فریدون. اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه. تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۰.

نهرینی، فریدون. «تصمیم دادگاه بر رفع اثر از دستور موقت». ضمیمه مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی - یادنامه شادروان استاد دکتر مهدی شهیدی (۱۳۸۴).

واحدی، جواد. «اعاده دادرسی در امور مدنی». مجله کانون وکلاء دادگستری مرکز ۱۵۱-۱۵۰

(۱۳۶۹).

Martin, Elizabeth A. *Dictionary of Law*. 4th ed. New York: Oxford University Press, 1997.

Sime, Stuart. *A Practical Approach to Civil Procedure*. 8th ed. New York: Oxford University Press, 2005.

Sime, Stuart, and Derek French. *Civil Practice*. 6th ed. New York: Oxford University Press, 2005.

The City Law School, City University, London. *Civil Litigation*. New York: Oxford University Press, 2007.

www.en.wikipedia.org/stayofexecution.



ABSTRACTS

The Effect of Retrial on the Enforcement of Final Judgment

Fereidoon Nahreini (Ph.D.)

Assistant Professor of Civil Procedure, Kish International Campus, University of Tehran

Retrial like other ordinary and exceptional ways of protest to award is a way which can have different impacts on the impugned final judgment, its pro_ proceedings and both parties based on its situations and legal act. One of these impacts is the effect of retrial on the process of the enforcement of award and can stay it. In other words the execution would be stopped through retrial. Stopping the execution of final judgment is subject to conditions such as transition from the first steps of proceeding in retrial and making an order to acceptance of retrial request. After issuing the acceptance of retrial, the impugned final judgment would be affected in the process of execution based on its being a financial or non-financial case. In case of non-financial affairs, the execution of award is stopped and for financial cases, the execution of award would be in process in case all the suitable security is paid by the judgment creditor in order to compensate the probable financial losses. If the financial compensation is not affordable at the discretion of the court or in case the winning Party is not able to pay the suitable security, the financial case would also be stopped.

Keywords: retrial, stay of execution, object of financial and non-financial judgment, order to acceptance of retrial.



Journal of LEGAL RESEARCH

VOL. XII, No. 1

2013-1

- **The Effect of Retrial on the Enforcement of Final Judgment** 3
Fereidoon Nahreini
- **Seeking for Modern State in Iran: The Fate of Iranian Leviathan** 3
Ali Akbar Gorgi Azandariyani & Jafar Shafiei Sardasht
- **International Responsibility of State in Cyber Attacks** 4
Seyed Yaser Ziaee & Mona Khalilzadeh
- **Privacy Protection on Social Networking Sites** 4
Bagher Ansari & Shima Attar
- **Nature of Honor Killings and approach of the Human Rights System towards them** 5
Soheyla Ebrahimi Looyeh
- **Myanmar Crisis: A Test for UN Security Council in the context of International Legal Order** 5
Fatemeh Fathpour & Marziyeh Ghalandari
- **Developing Digital Libraries and the Fate of Copyright from the perspective of Comparative and International Law** 6
Javad Shoja & Elham Sadate Alvankar
- **What I learned from Legal Education System of England** 6
Zoha Abdolalizadeh & Setareh Saedi Araghi



S. D. I. L.

The S.D. Institute of Law

Research & Study